

سوسیالیسم

آیا سوسیالیسم ممکن است ؟ پروژه های همکاری

بحرانی که منتهیات جنبش کمونیستی را در برگرفته است نمودی از ضرورت تحولات بنیادی در سطحی عظیم و تطابق با عرصه مبارزه در رابطه با این تحولات در سطح جهانی است. به این تحولات که در بعد تخریب نهادهای نامتناسب با خود به روشنی ضرورت خود را اعلام داشته است اما هنوز پاسخ اثباتی روشنی داده نشده است. این ضرورتها نه تنها جنبش اعتراضی علیه سرمایه را به بازبینی و بازسازی و بازنگری در موضوع کار خود گشانده است بلکه بورژوازی را با شیوه کار تاکتونی اش به زیر سؤال برده است و مستعمل شدن روش های قدیمی را اعلام نموده است. دولت رفاه ، مدل سوئدی ، مدل اردوگامی و . . . همه از اعتبار افتاده است اگر چه در این میان اکثرانیتهای قدیمی تر امتثال بازار آزاد و لیبرالیسم «نو» و امتثال آن از گورستان سر برآورده تا بحث خود را یکبار دیگر آزمایش کنند. در این آشفتگی عمومی تنها پاسخی مبتنی بر تحلیل سرمایه کنونی میتواندگره بحران را بگشاید. بورژوازی همانطور که در فرصت های مناسب نشان داده است سودآورترین روش ها را بر میگزیند حتی اگر خویشتن ترین روش ها باشد زیرا که خود بر غیر انسانی ترین بنیادها یعنی استثمار انسان از انسان استوار است. تنها تناسب قوا در مبارزه طبقاتی میتواند این مسئله را تغییر دهد. اما آنچه که به وضعیت جنبش کمونیستی مربوط است پراکندگی و تشتت اپیدئولوژیک ناشی از عدم تطابق با ملزومات عرصه مبارزه کار علیه سرمایه به مشخصه آن تبدیل شده است.

صفحه ۲

برایتیک سوسیالیسم آمده است؟ ۲۰۰ سالی که تلاش لاینقطع در جستجوی راه غلبه بر فقر و استثمار طبقه کارکن تاریخ آنرا رقم زده است.

آنچه مسلم است سوسیالیسم علمی مارکس منشاء این فقر و استثمار را مالکیت خصوصی بر ابزار و وسائل تولید و نظام مبتنی بر شیوه تولید سرمایه دارانه معرفی کرده است. شیوه ای که سازماندهی کار اضافی و موجد نابرابریهای اجتماعی است. عمق این نابرابریها در جامعه حاضر محصول دوره های مختلف در تحول صنعتی است بدون اینکه مولفه های اساسی شکل اجتماعی معینی از تولید و تجدید تولید تغییر اساسی و قانونمند کرده باشد و مقولاتی مثل تولید ماشینی - طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر خالی از مفهوم تاریخی گشته باشند و کالا و پول و بازار ، حق مالکیت و حق حاکمیت ، کارکرد

صفحه ۵

ملاحظات بر ماهیت و جهت گیری سیاسی

اتحادیه های کارگری آلمان

صفحه ۱۷

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

صفحه ۲۰

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری شورایی

پروژه های همکاری

اخلاقی شبیه است تا یک طرح عملی توافق بر سر سرفصل ها برای آنها کافیتست اگر تازه بر سر سرفصل ها توافق حاصل آید با اولین قدم در عمل تلاوت ها آشکار میشود و اختلافات چنان حاد میشود که حرکت مشترک را غیر ممکن میکند. چنین وحدتهای مکانیکی تنها جمع فیزیکی افراد است. پاره ای حزب، جبهه، اتحاد بزرگ سوسیالیستها، هسته های سوسیالیست کارگری و... را به این نیروی پراکنده پیشنهاد میکنند و آشکارا علت پراکندگی آنها را از نظر دور میدانند.

پاره ای با درک تجربی خود از فراخوانهای اتحاد که تاکنون داده شده است نه حزب نه جبهه را مطرح میکنند و به میانگینی از این دو رسیده اند. این درک از آنجا که مشخصات سامانه خود را از مملها و اصول خاص تشکیلاتی و نه از وضعیت کنونی و مشخصات نیروهای مورد خطاب میگیرند و همچنین از آنرو که وظایف میانگین حزب و جبهه را بیش پای نیروها مینهند عدم درک خود را از وضعیت موجود و بحران نشان میدهند. این آلترناتیو هسانتر ناکام خواهد ماند که طالبین وحدتهای مکانیکی بی دستاورد مانده اند. پاره ای تنها کار تئوریک را پیش میکنند و از هرگونه شرکت عملی در مبارزات روزانه پرهیز میکنند و پاره ای اتحاد عمل های موردی را در عرصه های دموکراتیک تنها کار مشترک ممکن میشناسند زیرا تنها به وحدت حزبی و آنهم از طریق عضو گیری به بزرگتر شدن خود می اندیشند. پاره ای علت پراکندگی را سخت گیری های تئوریک میدانند و از اینرو سرزهای خود را میکشایند و دیگران را به پلانفرمهای منطقت تر دعوت میکنند و همانطور که دیده میشود به طرق مختلف اما کار را از پایانش آغاز میکنند.

حزب که باید حاصل همگرایی در عرصه های عملی و نظری و یک پروسه تدارک در این رابطه باشد خود طرف تدارک میشود و پراکندگی و علتهايش از قلم میاقتد و حزب که در این رابطه هدف است

ایندهای یک ارائه شد. این طرح برای اتحاد بلاواسطه سوسیالیستها و یا تشکیل حزب یا جبهه نبود و نیست بلکه پیشنهاد ایجاد سامانه ایست برای همکاری آنسته از سوسیالیستها که میخواهند از طریق حرکت عملی و مبارزه ایندولویک سازمان یافته و از طریق نقد سرمایه فی الحال و پاسخگویی به بحران نیروهای همگرای خود را بیابند و ابتدا بساکن اتحاد آنها تکی نیشود. این طرح پاسخی است به آن نیروهای پراکنده ای که بعلت تشتت ایندولویک موجود از کار مشترک به ناگزیر فاصله گرفته اند. در واقع تمرکز نیرو حول معضلات اساسی و امکان حرکت مشترک است بی آنکه ابتدا بساکن قصد ادغام یا وحدت مکانیکی این نیروها را داشته باشد و...

از آنجا که ضرورت وحدت بخصوص در لحظه فعلی اکینا احساسی میشود بسیاری از نیروها حول این مسئله فعالیت میکنند و در عمل و نظر انحرافات معینی در این عرصه خود را آشکار نموده است. پاره ای علیرغم اذعان بوجود بحران و مشخصات آن یعنی تشتت ایندولویک و پراکندگی نیروهای پراکنده و دچار تشتت ایندولویک را به وحدت فرا میخوانند این نوع وحدت طلبی بیشتر به موعظه ای

این جنبش در مقابل گسترش هرچه جهانی تر سرمایه، محلی و محدود باقی مانده است و هرچه مسائل پاسخی بین المللی طلب میکنند بحرانی تر میشود زیرا با نقد مقاوم سرمایه حرکت نمیکند و در لحظه ها منجمد شده است و از رهبری جنبش اعتراضی علیه سرمایه عقب مانده است و با ملزومات مبارزات روزانه منطبق نیست. در این عدم تطابق صف بندیهای دورنی آن در هم شکست و در پروسه تحولی نوین قرار گرفته است. پروسه ای که از بازنگری آغاز میشود. هم اکنون در مقابل تهاجم سرمایه علیرغم نیاز به اتحاد و تشکل و مبارزه یکپارچه اعتراضات از نازلترین سطح تشکل و انسجام و وحدت نظر برخوردارند. این مشخصات در بعد جهانی و محلی وجود دارد. درصاف بندیهای جنبش کمونیستی ایران پراکندگی و تشتت ایندولویک در ابعاد وسیع علاوه بر سرکوب خونین بعلت بحران موجود است. تجزیه خطوط متعارف همچنان ادامه دارد و تلاشهای مکرر برای وحدت از آنجا که مبتنی بر درک از بحران نیست با ناکامی مواجه میشود. در چنین مجموعه شرایطی و با درک معینی از بحران طرح همگرایی بعنوان یک پیشنهاد برای تکمیل و مبارزه

پروژه های همکاری

خود وسیله دست یابی به خود میشود. اما چگونه سامانه ای در لحظه کنونی میتواند پاسخگویی وضعیت فعلی ما تا آنجا که به نیروهای خارج از ایران مربوط است باشد. به اعتقاد ما همکاری سوسیالیستها حول مباحث سوسیالیسم عام است که در سامانه ای متناسب گرد آیند. سامانه ای متشکل از نیروهای منفرد یا متشکل با حفظ استقلال نظری و عملی و با هدف اتحادهای آتی از کانال پاسخگویی به بحران در عرصه های نظری و عملی.

در حال حاضر و شرایط کنونی آنچه که میتواند حرکت عملی سامانه را در ابعاد مختلف متحقق کند همکاریهای پروژه ایست به عبارتی دیگر طرف تحقق و سامانه حرکت با در نظر گرفتن استقلال عملی و نظری نیروها شکل دادن پروژه ها است، زیرا از اجتماع عام سوسیالیستهایی که قرار است سوسیالیسم و ادبکالیسم کارگری را نمایندگی کنند و هنوز موازین این ادعا را طی «یک مبارزه اینتلوژیک و حرکت عملی» روشن نموده اند نمیتوان انتظار داشت که پاسخ عملی - نظری واحدی به همه عرصه های مبارزه یا اساسی ترین آنها بدهند. اگر چنین وحشی بود تلاشهای تاکنونی که برای وحدت صورت گرفته است مکانیکی از آب در نیامد و وحدت بسادگی متحقق میشد اما تجربه عملی و بررسی وضعیت کنونی بر نشئت اینتلوژیک و پراکندگی طبیعی آن در اثر بحران دلالت دارد از اینرو باید سامانه ای بنا نمود که هم حرکت در جهت پاسخ به بحران کنونی باشد بلعاید نظری و هم امکان حرکت حتی الامکان منسجم باشد در عرصه جنبش کارگری و همانکه اجتماع این نیروهای مختلف را تاب بیاورد. به این دلالت پذیرفتن فراکسیونها و استقلال نظری و عملی در این شکل امری ضروری است اگر بین امور را پذیرفته باشیم نمیتوان سانترالیزم را بمعنای حزبی در این سامانه معمول داشت و هیچ فراکسیونی را نمیتوان ملزم به پذیرش رای اکثریت نمود. فراکسیونی که میخراهد استقلال نظری و عملی اش حفظ

شود اگر اصولا مایل نباشد در نوع معینی از حرکت شرکت نماید نمیتوان آنرا با رای اکثریت ملزم نمود زیرا وجود اختلافات را پذیرفته ایم و استقلال گرایشات را به رسمیت شناخته ایم و تجمع خود را نه با عنوان حزب یا جبهه معین کرده ایم پس باید به نوعی از مکانیسم دست یابیم که این محتوا را نمایندگی کند و ما را از حرکت عملی بخاطر اختلافات باز ندارد و به فصل مشترک گیری از نظرات که در اساس تقلیل گرانی است نکشاند. در این حالت سامانه باید عملکردهای متفاوت را از جانب نیروهایش تاب بیاورد و امکان تشکیلاتی چنین تنوعی در پروسه تبارک باشد. برای تحقق این مشخصه میتوان پروژه های همکاری را پیشنهاد نمود. بر این اساس علاوه بر موضوعاتی برای حرکت که مورد توافق عمومی است هر بخش از نیروها میتوانند بر اساس اعتقادات خود پروژه های مورد نظر خود را سازمان دهند. هر پروژه مستقل از تجمع عام روابط درونی خود را بر اساس موضوع و سطح کار و میزان همکاری اش تنظیم مینماید. بدینگونه آن استقلال فرضی میسر میشود. از سوی دیگر میتوانند دیگرانی را خارج از تجمع عام با خود همراه کند که با پروژه همخوانی داشته باشند و از این طریق حلقه واسطی باشد میان فعالین عرصه معین و کسانی که از سامانه بهر دلیل خارج اما در پروسه همکاری نیروهای از یک جوهر سهمیند. چنین تشکل متحرکی با انعطاف لازم میتواند انعکاس پروسه همکاری باشد زیرا خود نیز مکانیسمی پروسه ای است و چهارچوب ثابت و غیر متحرکی نیست. سامانه تجمع سوسیالیستها مسئولیت جمعی در قبال پروژه ها ندارد و تنها امکان تحقق آنهاست. در واقع خود اجتماع پروژه های متفاوت است یا پروژه ها چرخ های حرکت سامانه اند پسوی صف بندی. صافترین سانترالیزم بمعنای حزبی در این سامانه باید بدانند که هر نیرویی با هر سطح از همکاری انکشاف یافته در میان خود نمیتواند به این اصل در عمل وفادار بماند

و سانترالیزم مولود وحدت اراده جمعی است و تا آنجا موضوعیت دارد که سطح معینی از وحدت واقعی در عرصه عملی و نظری موجود است. این بدان معناست که هرگونه نظمی در این سامانه تابع اصل استقلال نظری و عملی افراد و گروههای تشکیل دهنده سامانه است و هر نیرو میتواند در هر مورد معین تصمیم جداگانه بگیرد. بعنوان مثال در حرکتی شرکت و در حرکت دیگر شرکت نمایند یا با هم نظران خود نوع دیگری از حرکت را پیش گیرند پس آنکه لزوما اشعاعی ضروری شود. با این وجود اما موضوعات عامی وجود دارد که همه پروژه ها میتوانند خود را در آن سهیم دانسته و در آن عرصه همکاری مشترک داشته باشند از جمله برتنن مبارزات اینتلوژیک که یکی دیگر از ابزارها و حلقه های اصلی در تکامل سامانه پسوی همکاری و قطب بندی است. بدیهی است که بر سر موضوعات مورد توافق عمومی نوعی سانترالیزم دموکراتیک میتواند اعمال شود اما تنها با حفظ حق اقلیت در استقلال عملی و نظری که بمعنای حق حرکت عملی بر موازین نظریش در هر مورد معین خواهد بود. با تعاریفی که داده شد اکنون باید بتوان پروژه ها را به دو نوع تقسیم نمود، پروژه های خاص و عام. پروژه های عام حول موضوعات نظری و عملی عام یعنی مورد توافق عمومی شکل میگیرد و پروژه های خاص حول موضوعات پیشنهادی از سوی نیروهای تشکیل دهنده سامانه که لزوما همه را در بر نمیگیرد یا همه با آن موافقت ندارند با موازین و پلانفرم آن تیره هایش را در محدوده معینی فرض میگیرد و . . . بهر حال موضوع کار عمومی نیست. برای پروژه های خاص میتوان مثالی زد. مثلا کسانی که معتقد به نوعی ارتباط گیری معین با طبقه کارگر ایران هستند میتوانند یک پروژه همکاری را در این رابطه تشکیل دهند که بر اساس موضوع کارشان شکل معینی از ارتباط را میان آنها رسمیت دهد و بتوانند پاسخگویی این روابط باشند. سامانه عام نمیتواند با

پروژه های همکاری

تشکل باز و منتظف خود چنین رسالتی را راسا بعهده بگیرد و مسائل و مشکلات عملی آنرا حل کند. اما میتواند این امکان را برای یک پروژه و نیروهایش مهیا سازد تا یکدیگر را بیابند و پلانهم و ضوابط این پروژه را تنظیم نمایند. بی آنکه تمهید یا وظیفه ای بر دیگران تحمیل نماید یا آنکه در روابط درونی این پروژه دخالت داشته باشد. بعضی است که مبارزه اینولوژیک بین پروژه ها تاثیرگذاری متقابل را هموار میکند. در پروژه های خاص آنچه بنام سانترالیزم در کل سامانه رقیق است میتواند به جلی ترین وجه بسته به توافق و موضوع کار رعایت شود و در پروسه پروژه هائی طی مبارزه اینولوژیک و انکشاف همکاری در هم ادغام شوند. مرنوشت چنین سامانه ای و جهت حرکت آن صف بندیهای درونی و بیعبارتی تحقق همکاری نیروهای از یک جوهر است. از طریق نقد وضعیت کنونی و پاسخ نظری و عملی معین به آن ضرورت سازماندهی پروژه ها از آنروست که سامانه را نباید در چهارچوب فعالیت عمومی خفه کرد زیرا فعالیت عمومی مسکن در لحظه فعلی و بطور خود بخودی چیزی فراتر از اتحاد عمل های مودی و مرسوم نیست. نه بخاطر ضرورت فرارونی از اتحاد عملهای مودی بلکه بخاطر وظیفه معین لحظه فعلی یعنی پروسه تدارک اتحاد و همکاری نیروهای از یک جوهر در عرصه عملی و نظری زیرا آنچه این سامانه را از حزب یا جبهه یا هر شکل دیگری از همکاری متمایز میکند نه تنها شکل پروسه ای آن بلکه وظیفه و موضوع کار آنست.

پروژه ها در کنار خود میتوانند همکاری های دیگری را سامان دهند که با شرکت نیروهای دیگر موضوع خاصی را دنبال کند. این بدان معنی است که سامانه تنها به انکاف نیروهای خود حرکت نمیکند بلکه معتقد به پیوند میان نیروهای فعال یک عرصه عملی معین است که با هم اشتراک لازم را در محلوده فعالیت دارا هستند. مثلا پروژه همکاری در عرصه ادبیات چپ را مثال میزنیم. این پروژه باید

رسالت خود را سازماندهان فعالیت در این عرصه قرار دهد نه به انکاف. صرفا نیروی خودش چنین وظیفه ای را برای خود انتخاب کند. در حالت دوم چند نفر که علاقتی در این رابطه دارند جمع میشوند و به کار میپردازند. اما در حالت اول که مورد نظر ما است فعالین عرصه ادبیات چپ بی آنکه لزوما در سامانه عام عضویت داشته باشند یا نداشته باشند می توانند مورد خطاب پروژه باشند. موضوع اصلی پذیرش جهت گیری معین در عرصه تقسیم کار است به نحوی که در یک عرصه وسیع جهت گیریهای همسو بر موضوعات اساسی متمرکز شوند.

تنها خطری که میتواند یک پروژه را تهدید کند آنست که موضوع کار خود را بی توجه به سطح اراده واحد واقعی خود یعنی نقاط واقعا مشترک چنان عام انتخاب کند که در حرکت عملی منجر به تجزیه اش شود و اختلاف نظر چنان حاد باشد که از قبول تا رد حرکت مدعیانی بیاید. برای احتراز باید اول موضوع پروژه معین و نیروهایش در اساسی ترین جنبه های مربوطه اشتراک نظر داشته باشند و اختلافات تفرات تا نفی حرکت را شامل شود در اینصورت باید به آسانی بتوان پروژه را به اجزاء قابل عمل تجزیه نمود و هر بخش با نیروی هم نظر خود پروژه را دنبال کند. هر پروژه میتواند مخالفت خود را با پروژه های دیگر از کانال مبارزه اینولوژیک علنا و آشکارا اعلام نماید این عمل به قطب بندیهای یاری میرساند و گرایشها از یک جوهر را بهم نزدیک خواهد کرد.

تلاشی که بصورت ارائه یک راه حل مبتنی بر واقعیت دوره گذار کنونی و ترسیم شماعتی از پروسه اتخاذ میشود یقینا در عرصه عملی به اشکال مختلف تصحیح خواهد شد اما مهم اینست که آغاز گاه تحلیل خود را بر واقعیات کنونی گذاشته باشیم و قصدمان فرارونی جهتنداز وضعیت کنونی باشد. ازاینرو این طرح نه تنها در عرصه عملی بلکه در عرصه نظری محتاج تصحیح و تکامل از سوی فرد جمعی است.

برای انسجام بیشتر مطلب در خاتمه خلاصه و فشرده آنرا به شرح زیر توضیح میدهم. اجشاع سوسیالیستها بر مبنای سوسیالیسم عام (بشابه فضا و امکان و عرصه همکاری) برای تمرکز بر معضلات عملی و نظری در عرصه جنبش کارگری - کمونیستی از کانال یازیشی، بازنگری و باز سازی یعنی نقد سرمایه و پاسخ به بحران کنونی در جنبش کمونیستی آغاز گاه پروسه ایست که روند شکل گیری صف بندیهای جدید را تسریع میکند. طرف این همکاری منتظف و تنوع پذیر است و منطبق با تکامل پروسه همکاری متحول میشود یعنی طرف و محتوا هر دو در پروسه تغییر میکنند و نشانه تکوین این پروسه قطب بندی درونی آنست هرچه این قطب بندی کاملتر و واقعیتر باشد و از کانال نقد سرمایه کنونی گذشته باشد این پروسه هم موفق تر و کاملتر طی شده است. این سامانه اما بنا بر عدم انکشاف نقاط اشتراک واقعی اش یکجارچه نمیتواند حرکت کند و سامانه های حرکتش پروژه های عام و خاص هستند.

این طرح مغایرتی با فعالیت گروههای متشکل ندارد و درعرصه پروسه اتحاد میان نیروها مطرح است.

س - فرسنگمار

با نیروی
هو سوسیالیسم
حکایتی کنیم!

آیا سوسیالیسم ممکن است

اجتماعی خود را از دست داده باشند و ایضا نقد کارل مارکس خالی از زمینه عینی گشته باشد. چنین است که طی دو قرن تلاش ایندولژیک جامعه بورژوازی برای تخطئه مارکسیسم در کشاکش طبقاتی به تلاشی مایوسانه می ماند.

اما مگر قرار بود سوسیالیسم محصول اجتناب ناپذیر سرمایه داری باشد و ماتریالیسم تاریخی کارل مارکس حکم تکامل فراماسیون های اجتماعی (بطور مکانیکی و جبری) بنوعی عالیتر و مستندتر را صادر کرده است. اگر چنین بود لابد بیلمستی سالها و دهه ها پیش سوسیالیسم بر پا می گشت و بشریت قرن بیستم مجبور به زندگی و مبارزه در زیر یوغ دهشتناک ترین ارتجاع اجتماعی میشد. بنابراین نه تنها الزاما فراماسیون های اقتصادی اجتماعی در روند تاریخی بطور مکانیکی و خودبخودی جای خود را به نظامی برتر نمی دهند، بلکه همانطور که تکامل می یابند می توانند راه عقب گرد را نیز طی کنند و حتی ناپدید شوند. مارکس و انگلس بعنوان اولین منافقان ماتریالیسم تاریخی بیش از هر کسی به این حقیقت واقف داشته اند و در عین حال از رزمندترین مبارزان راه سوسیالیسم بوده اند و برای پیشرفت مبارزه طبقاتی نیز جنگیده اند. ماحصل نقد کارل مارکس بر شیوه تولید اجتماعی و تلاش همه مبارزینی که ابید های مارکسیسم را توضیح داده اند و یراتیک کرده اند این ایده مرکزی است که تنها طبقه کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی به لحاظ عینی و ذهنی در موقعیتی می تواند قرار بگیرد که بتواند جامعه بورژوازی را دگرگون نموده و با سازماندهی اقتصادی-اجتماعی نوع عالیتر بر شیوه تولید سرمایه داری غلبه و جامعه ای بی طبقه که فاز نخستین آن سوسیالیسم است را بپا نماید. مارکس در استنتاج خود می نویسد: «ترقی صنایع که بورژوازی حامل بلاااره و بلامقاومت آن است به جای انفراد کارگران که ناشی از رقابت است وحدت انقلابی آنها را از طریق ایجاد جماعت های کارگری

جایگزین می کند. بنابراین با تکامل سرمایه بزرگ همان پایه ای که بورژوازی بر آن استوار است و از آن طریق تولید کرده و محصولات آن را تصاحب می کند در هم می ریزد. بنابراین بورژوازی بیش از هر چیز گورکن خود را بوجود می آورد. زوال او و پیروزی پرولتاریا امری اجتناب ناپذیر است... از میان طبقاتی که امروز در مقابل بورژوازی قرار دارند فقط پرولتاریا یک طبقه انقلابی است.»

در هسته مرکزی اندیشه کارل مارکس طبقه کارگر بعنوان نیروی عینی انقلاب اجتماعی صاحب رسالتی تاریخی است. اما آنچه اهمیت اساسی دارد برای انجام این رسالت تاریخی بنیانگذاران مارکسیسم علاوه بر عوامل عینی بر عامل ذهنی تاکید کرده اند. بنوعی که تا طبقه کارگر به طبقه ای برای خود مبدل نشود و به موقعیت خود آگاه نگردد، بدست هیچ نیروی دیگری غلبه بر مناسبات سرمایه داری ممکن نیست. از اینروست که سرنوشت بشری و خلاصی از نابرابری های اجتماعی با سرنوشت طبقه کارگر گره خورده است. اما تمیض یک حزب یا جریان سیاسی که با آرمان عدالت خواهی و برابری مبارزه میکند چشم خود را بر شرایط عینی و ذهنی موقعیت طبقه کارگر امروز فرو بندد و طبقه کارگر را آنطور که هست و مبارزه میکند نبیند.

تجربه اما متأسفانه بکرات خلالت اینرا ثابت کرده است. ایرادی به این نمی تواند باشد که بخش وسیع از فعالین چپ که با حس تعلقی طبقاتی آرمانهای کارگری را دنبال میکنند از روشنفکران هستند، اما این انحراف بزرگی است که هر آنچه احزاب و سازمانهای با بافت روشنفکری با داعیه نمایندگی طبقه کارگر در مبارزه سیاسی شرکت کنند و بجای نیروی اجتماعی عینی انقلاب، خود را موهف به انجام رسالت تغییر جامعه بورژوازی نمایند. تاریخ سده اخیر تجربه این انحراف را بکرات ثابت کرده است. گیروم که یک حزب یا سازمان در موقعیت آپوزسیون بوده باشد و یا حتی در

موقعیت قوت سیاسی. در دو حالت وقتی حزب و سازمان بجای طبقه کارگر می نشینند نتیجه چیزی جز جدائی روزافزون از نیروی عینی انقلاب و حتی رودرونی با این طبقه بیار نمی آورد.

تجربه به ما می آموزد که این جدائی اجتماعی - خواه ناخواه بنوعی از بوروکراتیسم می گراید و همه ارزش های مبارزاتی را طعمه نظام قدرت می سازد. شکست بزرگترین انقلاب سوسیالیستی تاریخ بشری و تجربه دگرپرسی احزاب و سازمانهای چپ و رشد سائترالیسم بوروکراتیک گواه این واقعیت اند. زندگی سیاسی این تجربه را نیز به اثبات رسانیده است که بسیاری از احزاب و سازمانهای چپ بجای نیروی عینی انقلاب اجتماعی، طبقات و اقشار دیگر را جایگزین می نمایند و حیات خود را وقف الگو سازی از اتفاقات تاریخی می نمایند که بنا به موقعیت ویژه این کشور و یا آن کشور نمونه های موفق از تلاش انقلابی را بر جای گذارده اند. و هر بار بر این واقعیت نیز صراحت بخشیده اند که پیروزی طبقه کارگر و انجام ساختمان سوسیالیسم امری جهانی است و نه ملی! بنابراین هیچ جنبش دمکراتیکی، اعم از جنبش جوانان، زنان، دهقانان، جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش صلح، جنبش های رهایی بخش ملی و همه جنبش های مسلح و غیر مسلح در سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و حتی در نوع پیروزمند خود هرگز نمی تواند از چنین موقعیتی برخوردار شود که با تغییر توازن قوای طبقاتی در سطح جهانی پیشرفتی در مبارزه طبقاتی ایجاد نماید که موجب تعرض کارگری در ابعاد فراکشوری گردد و هیچ نیروی اجتماعی دیگری چه در کشورهای باصطلاح جهان سوم و چه در کشورهای صنعتی پیشرفته جز طبقه کارگر از این موقعیت اجتماعی-اقتصادی برخوردار نیست که بتواند سرنوشت جامعه را از دست سرمایه داران بیرون بکشد و جامعه را بر اساس وحدت و همبستگی نیروی کار در بعدی جهانی سازماندهی نماید.

آیا سوسیالیسم ممکن است ؟

این قدرت یک واقعت اجتماعی اقتصادی است و نه یک اسطوره. تنها به این دلیل که اولاً حتی برای کارل مارکس «وحدت انقلابی»، «همبستگی»، ایجاد «جماعت های کارگری» یک گرایش نسبی در درون طبقه کارگر است و نه یک گرایش مطلق. کسانی که از طبقه کارگر اسطوره می سازند، به وجدان کارگری نیز بحثابه یک گرایش مطلق می نگرند و با همین مطلق گرایی امروزه در عدم وحدت انقلابی و همبستگی مابین طیف وسیعی از کارگران و وقایع بجای ایجاد جماعت های کارگری دلالی برای روی گردانی از طبقه کارگر و در بهترین حالت روی آوری به طبقات دیگر تحت ستم می سازند. دوما در عصری که با انقلاب صنعتی آغاز شد تاریخ جامعه با میاوزه میان قطب کار و سرمایه رقم خورده است. تاریخ آیا اثبات دیگری جز این دارد که هرگاه کارگران اراده کرده اند تمام چرخها از حرکت باز ایستاده اند. هنگامیکه همه شهرها، خیابانها، ماشینها، کارخانه ها، وسائل ارتباط جمعی و وسائل تولید انرژی و همه و همه چیز بنسبت کارگران ساخته میشود و بنسبت کارگران بحرکت در می آید، آنوقت تجربه نزدیک تنها یک اعتصاب سراسری عمومی کافی است که هر کسی و از هر طرفی این قدرت اجتماعی را جدی بگیرد. بنابراین تا هنگامیکه تاریخ نیروی اجتماعی دیگری را بمنصه ظهور نرسانیده است که بتواند حتی بجای سوسیالیسم نوع ضمنی تری از زندگی اجتماعی را سازمان دهد، در مرکز افکار مارکسیستی، طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی است که قادر خواهد بود بشریت را از صحنه سرمایه داری خلاص نماید و سوسیالیسم کماکان آگرناتیو سرمایه داری است.

در جبهه متفقان و در دستگاه ایندولوزیک بورژوازی اما طی ۲۰۰ سال اخیر همواره تلاش شده است که به اشکال مختلف از وزن اجتماعی قدرت کارگری کاسته و رسالت تاریخی این طبقه به زیر سؤال کشیده شود. شکی در این نیست که همه چیز در حال حرکت بوده و هست.

بویژه در پدیده های اجتماعی هیچ چیز ایستای وجود ندارد. اما این چه ربطی به این دارد که بدون تغییر شرایط هستی زندگی اجتماعی، بدون تغییر مناسبات تولید، بدون تغییر قانون ارزش اضافی و بدون تغییر منطق حرکت سرمایه که همواره حفاکتر سود را هدف دارد با به زیر سؤال کشیدن هویت و قدرت کارگری، عده ای ارتدوکس تر از کارکس جهت گیری ایندولوزیک خود را با تخطئه مارکسیسم توأم می نمایند. چنانکه آندروه گرز مارکسیست سابق فرانسوی حدود ۱۵ سال پیش می نویسد: «تعول تکنیکی در مسیری نیست که تولید کنندگان روزی مثلک تولید اجتماعی شوند. بلکه در مسیر امحاء تولیدکنندگان اجتماعی است و به سبب آثار انقلاب انفورماتیکی کار اجتماعا لازم را به صورت امری دوجه دوم و حاشیه ای در می آورد. هنگامیکه خودکاری ماشینها به حد کمال رسیده، شماره اشتغالها که باقی می ماند هر چه باشد محال است که سرچشمه هویت و قدرت برای شاغلان باشد».

آندروه گرز نمونه تئوکی از تئوری بافانی است که در دو کتاب خود تحت عنوان «خداحافظی با پرولتاریا» و «در راه بهشت»، تلاش کرده است «قانون ارزش کارل مارکس را که بر مبنای استثمار نیروی کار زنده تبیین شده است باطل اعلام نماید و متاثر از تحول تکنیکی، ماشین و کامپیوتر را منشاء آفرینش «ارزش» جایزند. چنین ادعایی را نیز توراتی در جزوه ای بنام «باز هم دانشان بحران مارکسیسم» نوشته است: «این طبقه با مبارزات خود، علیرغم تمام پنداره های سوسیالیستی که به او القاء کرده اند و علیرغم تمام سنتهای انقلابیگری ضد سرمایه داری که به او داده اند به رشد و پالندگی سرمایه داری و در نتیجه دمکراتیزه کردن هر چه بیشتر جامعه کمک شایانی کرده است. اما انقلاب تکنیکی نیمه دوم قرن بیستم نقطه عطفی در پروسه تاریخی مبارزات این طبقه است. با انقلاب الکترونیکی و کامپیوتری اعضای این طبقه

به میزان فزاینده با روبرو و کامپیوتر تعریض میشوند و بیکرش پیوسته در حال آبرتن و کوچک شدن و نقش اجتماعی آن در حال کاهش یافتن است».

فی الواقع جوهر نظرات نویسندگانی امثال آندروه گرز و روبرت کووتس و نورانی نعل به نعل یکی نیست اما آنچه جملگی انجام میدهند در شرایط حاضر از گرایش تکنیکی، شرایط عینی انقلاب کارگری را بزیر سؤال می کشند و نقطه پایانی بر مبارزه طبقاتی مابین قطب کار و سرمایه می گذارند.

یواخیم هیرش از جمله کسانی است که با صراحت لهجه یک شورفرمیست، آندروه گرز را بخاطر سنت شکنی اش در تئوری مارکسیستی اقتصاد سرود تمجید قرار میدهد و در کتاب مفصل خود تحت عنوان «سرمایه داری بدون آلترناتیو» (۱۹۹۰) مدعی میشود که سرمایه داری امروزه در شکل اجتماعی و روابط زندگی بطور ریشه ای تغییر کرده است و مفهوم پرولتاریا افسانه شده است.

بلین ترتیب با این چند نمونه می بینیم گرایشات مختلفی متاثر از گرایش تکنیکی سرمایه داری بویژه پس از جنگ دوم جهانی بر آن شده اند به کشف رخنه در تئوری مارکسیستی اقتصاد بر آید. این گرایش تکنیکی از زمان ارزش اضافه نسبی آغاز به رشد کرده است و بموازات آن ترکیب ارگانیک سرمایه را متاثر ساخته است. از همان هنگام توجه تئورسینهای مختلفی اسم از کسانی که ایده های مارکسیستی را دنبال می کرده اند و هم اقتصاددانانی که مبلغ سرمایه ر واضح قوانین سوگیری اند، معطوف به پروسه ماشینی شدن تولید بوده است.

قبل از همه کارل مارکس اما با درایتی بی نظیر در تصدق خویش منطق حرکت این گرایش را پیش بینی کرد. بدون اینکه تروییدی در تئوری ارزش اضافه بخود راه دهد و ماشین و عبارات تکنیکی امروزه کامپیوتر و ریات را با منشاء ارزش اضافه که فقط کار زنده است تعویض نماید.

آیا سوسیالیسم ممکن است ؟

مارکس در گروندریسه تاکید می کند اگر توسعه ماشینی بعدی برسد که نیروی کار انسانی از پروسه تولید حذف شود، منشا، ارزش اضافه خشک و سیستم تولید کالا برای سوه فرو می باشد. طبیعتاً پیامد این وضعیت، بحران ساختی لاعلاج سرمایه داری خواهد بود. این حد برای کارل مارکس مرز رشد سرمایه داری است که در عین حال مرز فرو پاشی آن نیز هست. اما آیا جامعه سرمایه داری امروزه در این مرز ایستاده است؟ آیا این بحران آخرین بحران سرمایه داری است؟

نوآوری همعقله روبرت کورتس می نویسد: تمام بحرانهای فاکتوری سرمایه داری بحران اضافه ارزش و عدم تحقق آن که بشکل اضافه تولید آشکار می شد یعنی بحران رشد خود سرمایه، بحران انباشت سرمایه بود که با توقف های موقتی پروسه انباشت روبرو می شد اما بحران های آتی سرمایه داری نه بحران پروسه انباشت بلکه بحران پایان منابع پروسه انباشت است یعنی بحران پایان منابع ثروت مجرد، یعنی بحران مجردترین شکل سرمایه یعنی بحران خودپول است.

مدتل نیز در کتاب مشترک خود با ریترفردلف بنام Cach, Crach and Crisis در بررسی بحران سرمایه چنین ارزیابی می کنند « که بحرانهای فاکتوری سرمایه داری بحران رشد سرمایه یعنی بحران انباشت فوق العاده ارزش بود، اما از آنجا که خود منبع ارزش یعنی کار زنده در حال رقیق شدن و بشوریخ بخار شدن است واژ سوی دیگر پول جهانی که قدرت خود را در سرمایه تنزیلی متمرکز کرده است نماینده جعلی ارزش است. بحران شیوه تولید سرمایه داری پیش از آنکه بحران اضافه تولید و فوق انباشت باشد بحران پولی و بوس بازی است. کاهش ارزش کالاها و تحلیل رفتن نیروی انباشت سرمایه از یک سو و تزریق مداوم پول و انتشار برای شوک ترابی و سریانگاهدانستن تولید ارزش از سوی دیگر علیرغم کاهش مداوم ارزش کالاها که می بایست به کاهش قیمتها منجر شود . . . »

بهر حال در مباحث نقد اقتصاد سیاسی چپ تزه های مارکس همواره بایستی مورد مطالعه قرار داشته باشد. اما تفاوت اساسی بزرگی هست مابین درک کارل مارکس از آن حدود «ویژه شیوه تولید سرمایه داری» یا این استنتاج که «این شیوه تولید بهیچوجه یک شکل مطلق برای تکامل نیروهای مولده و تولید ثروت نیست»، با درک امثال روبرت کورتس که امروزه معتقد به رسیدن سرمایه داری به مرز نهایی است و بحران سرمایه داری را بحران فروپاشی سیستم تولید کالائی سرمایه دارانه ارزیابی می کند.

صرفنظر از تنوع پدیده های بهمان مارکس، اینکه در دراز مدت انقلاب صنعتی سوم و اتوماسیون کامل آیا منجر به کاهش وزن طبقه کارگر خواهد شد و چه بسا شرایط عینی انقلاب پرولتاریائی را نیز به زیر سؤال خواهد کشید؟ سئوالی است که پاسخ آن ابتدا به ساکن «هر چیز محتمل است» می باشد.

مارکس در این رابطه توضیح میدهد، هر پیشرفتی در نیروهای مولده که شمار مطلق کارگران را کاهش دهد یعنی عملاً تمام ملت را قادر کند که کل تولید خود را در زمان کمتری انجام دهد، انقلابی را موجب خواهد شد. زیرا شمار بیشتری از جمعیت را از جریان خارج می کند. در اینجا باز منابع حدود ویژه شیوه تولید سرمایه داری ظاهر میشود و اینکه آن بهیچوجه یک شکل مطلق برای تکامل نیروهای مولده و تولید ثروت نیست، بلکه حتی باین ترتیب بیک نقطه تصادف وارد می شود.

در آن زمانی که شیوه تولید سرمایه داری به مرحله ای می رسد که تکامل نیروهای مولده متوقف میشود و حتی رو به تخریب می گذارد که پیامدهای آن طبقه کارگر را با عقب نشینی های اساسی مواجه خواهد ساخت، زمان فقر و بیکاری مطلق فرا خواهد رسید و سیستم تولید و مصرف فرو می پاشد آنوقت آنگاه کامپیوتریست بایستی جواب بدهند چرا

کامپیوترها و ماشین ها کالاهایی را که «شرار ارزش مبادله» اند را نمی خردند. واقعا در نیمه راه اتوماسیون کامل هم اگر قرار داشته باشیم، کسانی که با این گرایش تکنیکی کاشف منشا، جدیدی برای ارزش اضافه گردیدند و کار ماشین و کامپیوتر را با کار زنده تعویض نمودند، بایستی پاسخ بدهند پس چرا سرمایه داران همه کارگران را به خانه هایشان نمی فرستند و در همین امروز که سرمایه داران طبقه کارگر را با بیکار سازی وسیع توده ای مواجه کرده اند پس چرا باز هم اکثریت آحاد جامعه را کسانی تشکیل میدهند که گذران امور زندگی شان مشروط به فروش نیروی کارشان است.

وقتی اکثریت آحاد جامعه دخالتشان از پروسه تولید حذف شود و بطور کلی کسی نتواند نیروی کارش را بفروشد تا در ازای آن بتواند مسکن گزیند، لباس بپوشد، بخورد و بیاشامد، آیا قدرت خریدی باقی می ماند تا حتی اگر کامپیوترها و ماشین ها هم کالائی تولید کردند، کسی بتواند از آنها بهره مند شود؟ مسلماً خیر! بنابراین با حذف مطلق نیروی زنده و ایضا کار زنده از خط مقدم پروسه تولید، کل شیرازه زندگی از هم می پاشد و سرمایه داران که با هدف افزایش سوه گرایش تکنیکی را تقویت سرع کنند با چنان تناقضاتی از همین امروز مواجه اند که گویی با دست خود گور خود را می کنند.

امروزه این گرایش تکنیکی لقب راسیونالیزه یا عقلاتی کردن پروسه تولید در معنای خاص کلمه و بهیچاری سرخه جوش بخود گرفته است. سرمایه داران میکوشند با سازماندهی جدید تولید با استراتژی راسیونالیزه و با مناراج کمتر نیروی کار را مجبور به توان و بارآوری بالا نعلند. در هر حالی اعم از اینکه با افزایش تولید در ساعات کار کمتر و چه در حالتی که با بیکارسازی های وسیع و سلب محل کار از عده ای از کارگران، عده دیگری را تحت فشار کار بیشتر قرار دهند، کسب ارزش اضافه و سود بعنوان هدف بجای خود باقی

آیا سوسیالیسم ممکن است؟

است. عقلانی کردن اما قبل از هر چیز با دخالت ماشین و با اتوماسیون انجام می شود یعنی که با تطبیق خارق العاده قطعات ریز و درشت و وسائل، تدارکات تولید و ارتباطات با مخارج کمتر تولید کالا بطور غیر عادی بالا برده میشود. از هنگامیکه وسائل الکترونیک و میکروالکترونیک وارد پروسه تولید شد (نیمه دهه ۶۰-۷۰) مرحله راسیونالیزه وارد فاز بالاتری گزیده. حاصل این پروسه یا نسخه های تاریخی از تالیوریسم - فوردیسم تا پست فوردیسم و تویوتائیسم که هر کدام در پاسخ به بحرانهای سرمایه داری طراحی شده اند، طبقه کارگر را با پدیده های جدیدی در سازمان تولید مثل کار گروهی، انتظار از بالا به پایین برای ارتقا، کیفیت کار، پدیده تولید باریک و پینایش با اصطلاح کارگران مستقل، مواجه ساخته است که مبارزات آنرا متاثر از خود می نمایند.

از میان مباحث چه دو نویسنده بیش از سایرین توجه خود را به بحران فعلی سرمایه داری که نقل آن در کشورهای صنعتی پیشرفته قرار دارد معطوف داشته اند. کارل هاینس روت در مقاله مفصل خود بنام «بازگشت پرولتاریا و ترس چپ» از نتایج اجتماعی تغییر فرم سرمایه داری از فوردیسم به پست فوردیسم و شکل سازماندهی تویوتائیسم یا تولید یاریک به این نتیجه می رسد که تغییرات جامعه شناسانه قوی بر طبقه کارگر دارد بر جای گذارده میشود. در ارزیابی های کارل هاینس روت در تمام قاره ها شرایط کاری برای طبقه کارگر دارد تغییر می کند. تعداد بیشتری از مزدبگیران از دستگاههای اتحادیه ریخته می شوند و نشانه های متعددی وجود دارد که «پرولتاریای مدونی» یا این وظیفه بیدان بیاید که براند عامل تغییر شرایط جامعه بیک شرایط انقلابی گردد. در بحثهای کارل هاینس روت، این انقلابی محقق و پزیشک آلمانی یک رابطه مکانیکی میان بحران اقتصادی و انقلاب برقرار میشود. او بر نقش دوگانه اتحادیه ها چشم فرو می بندد و بسیج سیاسی لایه ای

حاشیه ای از کارگران را مطرح می کند. روبرت کورتس نیز از محققین آلمانی که وصف شامی کلی از ترهائش در سطور بالا آمد دومین نفری است که اهم توجه خود را معطوف به بحران سرمایه داری کرده است. او در تجزیه و تحلیل خود فروپاشی دولتهای بوروکراتیک کارگری را از فروپاشی اقتصادی جهان سرمایه داری نتیجه می گیرد با این منطق که شوروی سابق و آقارش بر پایه سیستم تولید کالائی قرار داشتند که همین پروسه میندیزاسیون را در مقابل سرمایه داری نوع غربی پیش می بردند با این تفاوت که تاکید بیشتری بر نقش و دخالت دولت داشتند. در تز روبرت کورتس اما اصولا نقش طبقه کارگر برای تغییر جامعه خارج از دستور است.

همانگونه که گفته شد او با مطلق کردن تز هارکس و تطبیق آن با شرایط فعلی به سرز نهائی جامعه سرمایه داری رسیده است. یعنی که سیستم سرمایه داری را نیز بعنوان یک عامل عینی فراموش می کند و در ذهنی گزایی محض پرده می زند که نتیجه عملی آن چیزی جز محافظه کاری محض نیست.

از مروج راست نیز اما عدد زیادی از محققین که بنوعی رگه و ریشه در سوسیال دمکراسی قدیم دارند، با الهام از نظریه کائوتسکی یکی از تئوریستهای انترناسیونال دوم که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی و از دمکراسی سیاسی دفاع مینمود و معتقد بود با جلب آرای «طبقه متوسط» در پارلمان بنفع پرولتاریا میتوان در راه سوسیالیسم گام برداشت، امروزه با چسبیدن به این «طبقه متوسط» اما از کاهش وزن طبقه کارگر حرف میزنند و از سوسیالیسمی دفاع می کنند که طبقات دیگر مرکز ثقل وزن اجتماعی آتند. بعباری می توان گفت این نظریه در ماروازی راست نظریه حتی کائوتسکی قرار دارد**

برخلاف عقیده هر مدعی از مروج چپ و یا راست وزن اجتماعی طبقه کارگر طی دوست سال اخیر نه تنها کاهش نیافته بلکه روز بروز افزایش بیشتری می یابد.

سرمایه که بر اساس منطق انتکراسیون حرکت تاریخی میکند، موجب کاهش مداوم وزن اجتماعی ائشار به اصطلاح متوسط، خرده تولید کنندگان و از این قبیل لایه های اجتماعی است. هر چند این جابجایی اجتماعی کشور به کشور فرق میکند، اما قانون اساسی تمرکز سرمایه در هر نقطه که پای مناسبات تولید سرمایه داری رسیده است بجای خود باقی است. ماشینی شدن پروسه تولید هم بطور خاص نه تنها از شمار کلی کارگران نکاسته بلکه ارتشی از برده ماشینها پدید آورده است که می توان از آنها حداکثر ارزش اضافی را پرس کرد. بحث تفاوت ما بین کارگر ماهر و غیر ماهر هیچ ربطی به شمار کارگران ندارد. طبیعتا سرمایه داران نمی توانند بطور نامحدود بدون اینکه سود بالا برود، ماشینهای پیچیده را یا کارگران غیر ماهر پر کنند. پس کارگر غیر ماهر کمتر از کارگر ماهر جستجو می شود. اما مسئله بیکار شدن چه ربطی به ماهیت طبقاتی میلیونها انسان دارد. طبقه کارگر در جامعه امروزی بنا بر قانون حرکت سرمایه تنها طبقه ای است که بطور نسبی و مطلق گرایش به رشد دارد.

این یک بحث مفتوح بوده و هست که مفهوم طبقه چیست. طبقه، طبقات و مبارزه طبقاتی پدیده هایی هستند که قبل از مارکس از دیوان رم باستان که مطابق حق دولت رم هر شهروندی بر اساس مالیاتها بشکل لایه های مختلف تقسیم بندی میشوند تا پیدایش سوسیالیستهای تخیلی تا مارکس و تا امروز وجود داشته است. مارکس هم بصراحت میگوید: مبارزه طبقات کشف من نبود، نقد مارکس اما بر مناسبات تولید اجتماعی دریافت دیگری از طبقه و مبارزه طبقاتی پست میدهد. او نیز از واژه پرولتاریا** استفاده می کند. بعد از مارکس این مفهوم همواره در بین کسانی که خود را به نگرش مارکسیستی پابند می دانسته اند و چه در بین کسانی که با دریافت های غیر مارکسیستی پدیده های اجتماعی را تحلیل می کرده اند مورد بحث بوده است. طبیعتا بیروان مارکسیسم

آیا سوسیالیسم ممکن است؟

کوشیده‌اند تا این مفهوم را دقیقتر تعریف نمایند. این بحث امروز نیز جریان دارد.

عده ای اما میگویند از مباحث مارکسی حول «طبقه بدون کارگر - پروولتارها» این مفهوم را القاء کنند که پروولتاریا محدود میسرده به کارگران دستی در صنایع بزرگ - بهیابری کارگرانی که کار تولیدی دستی انجام میدهند. صرف نظر از درستی یا نادرستی این برداشت، اما در زندگی واقعی آنچه جریان دارد اینکه این بخش از کارگران در زمان حاضر رشتی ندارد و حتی معدومتر میشود. اگر شمارپردازی شبه سوسیالیستی را کنار بگذاریم کسانی که تعریف از پروولتاریا را در این سطح محدود نگه می‌دانند منطقاً بایستی از تغییر رادیکال جامعه نیز دلسرد شوند. برای مارکس اما پروولتاریا مجموع کارگران بود. (میشود بحث کرد کدام بخش از کارگران مثلاً پروولتاریای صنعتی از سایر بخش‌های این طبقه بنا بر موقعیت عینی فعالیت جسمی و فکری اش از قابلیت بهتری برای پذیرش آگاهی و سازمانیابی برخوردار است و در عمل چگونه دسته آگاه و پیشاهنگ رادیکال کارگری از درون این بخش شکل می‌گیرد تا از بخشهای دیگر) امروزه بدون اینکه نقد مارکسیستی بر شیوه تولید سرمایه داری صدمه ای بیند بایستی مفهوم پروولتاریا دقیقتر تعریف شود. طبقه ای که جز نیروی کارش چیزی برای فروش ندارد. طبقه ای از کارگران که فقط تا موقعی زنده‌اند که کار پیدا کنند و فقط موقعی کار پیدا می‌کنند که کارشان سرمایه را افزایش دهد.

امروزه با پیشرفت شگفت آید نیروهای مولده استثمار در مقیاس وسیعی دارد انجام می‌گیرد و تولید راسیونالیزه تمام رشته‌های کار دندنی و خدماتی و تولیدی را با هم دارد چفت و بست می‌دهد. امروزه مزد بسیاری از مزدبگیران هیچ وطنی به سود سرمایه داران ندارد. بنابراین نه فقط کارگرانی که در خط مقدم رشته‌های تولیدی مشغول بکارند، بلکه همه باصطلاح اقتصادی سیاسی بورژوازی مزدبگیران یعنی

کلیه کسانی که مجبورند تا نیروی کارشان را بفروشند و درآمنشان بحدی نیست که سرمایه‌گذاری کنند و خودشان را از این شرایط کاری برهانند جزء مجموع طبقه کارگر هستند.

رشد این طبقه در تاریخ سرمایه داری اما مترادف رشد آگاهی طبقاتی نیست. رگرتنه بحث مارکس در باره «طبقه درون خود» به «طبقه برای خود» بی ربط می‌نمود. آنچه مسلم است این طبقه در تاریخ خود باثبات و رسانیده است که قادر به تحقق وحدت و همبستگی آگاهانه طبقاتی است. تنها کسی که فرق روش زندگی و مبارزه توده کارگران را از عناصر آگاه تا بحال تجربه و یا آموزش ندیده باشد ممکن است به ارزیابی عجولانه نسبت به وضعیت جنبش کارگری جهانی در غلطد، بتحوی که این طبقه در کلیت خودش تدبیر شود و یا در کلیت خودش تکفیر شود. مسئله امروز برسر اینست که آگاهی طبقاتی چگونه میتواند در بین آحاد وسیعتری از توده‌های کارگر توسعه پیدا کند. طبیعتاً با راسیونالیزه و بحران شدید اقتصادی که بعد از بحران دهه ۳۰ حادث‌ترین بحران تاریخ سرمایه داری است که طی آن تا بحال بانکها و کارفرمایان میلیاردها دلار خسارت دیده‌اند، وقتی زندگی انسانهایی که با کار مزدی شرایط هستی خود را فراهم می‌کنند، در اثر بیکاری مزمن و فقر روزافزون، این شرایط هستی در معرض خطر قرار می‌گیرد، سرچی از روحیه عقب نشینی در بین توده‌های کارگر ناشی از ترس از آینده نامعلوم ایجاد می‌گردد. در محل کار رقابت مابین کارگران شکل می‌گیرد و مطالبات آنها تقلیل می‌یابد. بنابراین بیکاری شدید و سرکوب بعنوان دو عامل بازدارنده در حرکت کارگری نقش بازی میکند. در کشورهای صنعتی پیشرفته نیز تاثیر دهه‌ها بوروکراتیزه کردن طبقه کارگر از طریق اتحادیه‌های کارگری و حجم زیاد تبلیغات بورژوازی ایفای نقش کرده‌اند. بعلاوه رفاه‌های اجتماعی تا بحال و در مواردی سهم کردن کارگران در بخشی از

سهم کارخانه‌ها تاثیرات خود را بر زندگی مبارزه کارگران بخشیده است. امروز اما اتحادیه‌های کارگری نیز در عمل کاری جز هماهنگی با راسیونالیزه کردن پروسه تولید نمی‌شوند پیش بیزند و از تعداد اعضای آنها کم میشود. در قضایی از نابابوری در بین آحاد کارگران که چگونه دولت و کارفرمایان بسرعت طی چند سال به تغییر فرم اجتماعی به ضرر منافع اکثریت مردم مشغولند، زمینه سازماندهی و سازمانیابی مستقل کارگری فراهم میشود. اینها جلگی عواملی عینی‌اند که مبارزه طبقاتی را نه بصورت خطی بلکه توأم با عقب نشینی، پس روی و پیش روی مواجه می‌سازند.

هیچ سازمان و حزبی نمی‌تواند با دستورالعمل و تحکم به کارگران که این کار را بکنند یا نکنند این شرایط را تغییر دهد. کاری که می‌تواند اما این است که اهم تلاش‌ها معطوف به کمک به مبارزه‌ای شود که طی آن آگاهی طبقاتی کارگران توسعه و بر زمینه سازمانیابی مستقل کارگری وحدت و همبستگی میان شمار بیشتری از کارگران صورت تحقق بخود بگیرد و خود کارگران برای تغییر شرایط تعیین سرنوشت خویش پلست خویش ببینند.

تعرض دولت و کارفرمایان به منافع کارگری زمینه ساز مقاومت و حرکات وسیع اجتماعی است که بالطبع بستر بازی و برای جنبش سیاسی، طرح مطالبات فوری و سازماندهی قدرت تعرضی متقابل به دولت و کارفرمایان مهیا میکند. مسئله اصلی اما غلبه بر عقب ماندگی‌های ذهنی در تجربه مبارزات وسیع توده‌ای است که در وحدت و همبستگی نیروی کار صورت تحقق بخود خواهد گرفت. چرا که تنها وقتی اکثریت توده کارگران به قدرت متحدی آگاهی یابند که میتوانند قدرت تحریرگر سرمایه داری را در هم شکنند و بشریت را از اسقوط به آستانه بربریت و نیشی نجات بخشند و جامعه‌ای ایجاد نمایند که در آن شرط آزادی همگان آزادی فرد است و آنوقت زنگ بزرگ پیروزی بصفا در خواهد آمد و از صفحه ۱۹



بحران پولی ارزی
(یک ترجمه از مندل)

بواسطه ضعف بیشتر اقتصادیشان تشدید میگردد. بدین دلیل آلمان به‌عنوان عدم موفقیت «ماستریخت» در شرایط نسبتاً مساعدتری از دیگر شرکا و رقابیش قرار دارد. گر چه او نیز ضعیف تر گشته است. هرگونه تقویت ثبات مالی در سایر کشورهای اروپا و هر شدت رکود بر اقتصاد آلمان تأثیر منفی خواهد گذاشت. از نتیجه این وضعیت سعی میشود - نه الزاماً برای دراز مدت - راه حلی تجربه شود که حداقل در راستای اهداف ماستریخت باشد هر چند به تمامی اهداف آن منجر نشود.

۶- آیا این همان اروپای «دوسرعت» است؟ در حال حاضر بیشتر بنظر میرسد که فقط یک اروپای «سرعت» وجود دارد: یک منطقه مارک آلمان، یک منطقه میانی (فرانسه، انگلستان، ایتالیا) و یک منطقه با ارز باز هم ضعیف تر. اگر هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و ایتالیا دانمارک به منطقه مارک آلمان بپیوندند، این نه به آن دلیل است که آنها حاضرند هرگونه دیکنه آلمان را بپذیرند، بلکه بدین دلیل که این مسئله با منافع بودقواری این کشورها تطبیق می‌کند. برای فهم علت این مسئله کافی است، نظری به سهمیه صادرات این کشورها به آلمان و نقش این صادرات در مجموعه تولیدات این کشورها انداخت. برای بودقواری این کشورها و بدون شک برای اطریش که در بازار مشترک را می‌گوید نه فقط امتیاز روابط با آلمان است که نقش بازی می‌کند، بلکه مسئله تحکیم و تقویت بازار مشترک، بقای اقتصاد ملی این کشورها را تعیین می‌کند. صادرات آنها به کشورهای بازار مشترک که در منطقه مارک آلمان نیستند، تقریباً به همان اندازه صادراتشان به کشورهای منطقه مارک آلمان می‌باشند. دولت های این کشورها آلمان را تحت فشار قرار خواهند داد که بتوانند از این طریق به وحدت با فرانسه و انگلستان برسند. هدف آنها نجات بازار مشترک است. بلژیک که ریاست شورای وزرای اروپا را به عهده دارد، بنفع آنها موضوع خواهد گرفت. دهنه (Dehaene)

«سیکل عادی صنعتی» در چنین اوضاعی گردش داشته است. در حال حاضر تمامی کشورهای اروپایی یک دوران رکود را سپری می‌کنند. ماستریخت بر این نظر بود که بتوان شرایط مالی و اقتصادی کشورهای عضو را تعدیل دهد. اما شرط لازم برای «سیستم واحد پول اروپا» تمرکز بخشی از ذخیره های پولی کشورهای مختلف عضو می باشد که در این حالت آلمان متضرر خواهد شد. در بهترین اوقات این فداکاری علیرغم تمامی دردهایش قابل تحمل مینماید، چرا که هر کسی میتواند استینوار باشد که بتواند در این وسط سودی به جیب بزند، اما در دوران بحران خودخواهی های مقدس که هر کس بفکر خویش است و میخواهد خودش را نجات بدهد، منفعت یکی به معنی زیان دیگری است و به این دلیل است که مشکل بتوان نظمی همچون ماستریخت ایجاد کرد.

۲- علیرغم آنچه که بنظر میرسد، این حریف اقتصاد آلمان و نه قوتش بود که پیشبردمیستم واحد پول اروپا را مانع شد. ظرف شش ماه صادرات آلمان معادل ۹۰٪ نزول یافته و تولیدات صنعتی اش طی یک سال رقی حدود ۶٪ کاهش داشته است. ممکن است اعتراض بشود که بانک فدرال آلمان بواسطه حمایتش از ثبات مارک آلمان مشکلات صادرات آلمان را بیشتر کرده است که در جواب بایستی گفت بانک آلمان به علت بدهی های سرسام آوری که نتیجه وحدت سرمایه دارانه دو آلمان می باشد با آکترتاتیو پیچیده تری درگیر است. هر نوع سیاست «تسریع مجدد» باعث رشد تورم و هر سیاست حمایت از تثبیت مارک آلمان باعث تشدید رکود می گردد. در نتیجه تلاش بی ثمر در جهت بهبود وضع اقتصادی، ابتدا سقوط نرخ لیر انگلیس و متعاقب آن سقوط لیر ایتالیا، یزوتای اسپانیا، کرون سوئد و نهایتاً فرانک فرانسه را بدنبال داشت.

۳- کشورهای دیگر بازار مشترک نیز با معضل مشابه ای درگیر هستند. این وضعیت - در مقایسه با ارضاع آلمان -

سالانه رشد می کند و این بدین معناست که هر هفت سال یکبار ارزشها حدود ۵۰٪ نقصان خواهند یافت و سرمایه داران وادار میشوند بدنبال باسطلاح پناهگاههای ایجاد ارزش تازه ای بگردند: معاملات ملکی، سهام، طلا، و سایر فلزات گرانبها، اوراق بهادار بایستی در مقابل بی ارزش شدن پول تضمیناتی عرضه بکنند یعنی بهره هایی بیشتر از حد معمول بدهند. این هست دلیل اصلی اینکه سرمایه پولی علیرغم فزونی این بالا بودن نرخ بهره را توضیح میدهد. پیرو گزارشی از «روزنامه اقتصاددان» (The Economist) نرخ واقعی بهره صرفنظر از تورم - در آلمان فدرال ۲۷/۶٪، هلند ۹/۵٪، بلژیک ۵/۵٪، اسپانیا ۶/۷٪، فرانسه ۷/۱٪ و دانمارک ۱۱/۸٪ می باشد. یعنی ارقامی بسیار بالاتر از نرخ متوسط تاریخی (۱) - لازم بیادآوری است که این ارقام به شیوه ای تصنعی پائین تر از میزان واقعی شان انتخاب شده اند.

۴- از بیست سال پیش تاکنون کساد اقتصادی چشم گیری حاکم است.

بحران پولی ارزی

نخست وزیر بلژیک این مسئله را در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرده (۲)

۷- آرزوی ایجاد چنین نظامی با تمایل سیاسی رهائی از تسلط همه جانبه آلمان تطابق می‌کند. تسلطی که ناشی از قدرت مافوق اقتصادی آلمان است. از نقطه نظر بودوژدازی اروپا رهبری تاکنون بازار مشترک توسط فرانسه و آلمان، آکترناتیو مساعدتری می‌باشد. قدرت نظامی فرانسه (و تا حدی انگلیس) امکان یک رهبری نظامی آلمان را خنثی می‌کند.

۸- الاغ بازار مشترک در واقع در گل گیر کرده است اما هنوز می‌توان آنرا بیرون آورد. این مشروط به تمایل کنسرنهای چند ملیتی اروپایی است. بحوری که بنا به قدرتش نمی‌تواند آنها را نادیده گرفت. در این رابطه کاتیست اشاره شده که تجارت داخلی کشورهای بازار مشترک در مقایسه با ۹۹٪ در سال ۱۹۸۰ در سال ۱۹۹۰ ۶۰٪ تمامی حجم تجارت دوازده کشور را تشکیل می‌دهد.

به غیر از این قدرتهای متعادل به بازار مشترک اروپایی، اما تمایلات دیگری نیز در بین دوازده کشور بازار مشترک وجود دارند. تراست هایی که عمدتاً بر بازار داخلی جهت گیری دارند و نیز شرکتهای چند ملیتی یا نسب غیر اروپایی و همینطور مقاطعه کاران کوچک و متوسط که بواسطه توافقات اخیر در معرض خطر قرار دارند و نیز همچنین بخش عمومی و غیر عمومی که تا به حال با اصطلاح تحت حمایت بازار مشترک قرار داشته. علاوه بر اینها نیروهای بودوژدازی وجود دارند، که بر عدم مشروعیت نهادهای اروپایی در بین مردم واقفند.

این گروه اخیر توانایی یک عکس العمل موثر در مقابل بحرانهای اقتصادی و انتقادات اجتماعی را ندارند. این عدم مشروعیت بدون شک بواسطه غرور تکنوکراتانه و عدم حساسیتهای سیاسی کمیسیونهای بازار مشترک هرچه بیشتر هویدا می‌گردد. این گروه، همانطور که بحثهای حزل مستریخت بخوبی نشان دادند، توانایی فروش کالایش را ندارند. این اما یکی

از نکات فوری مسئله است؛ نکته اساسی عدم وجود هرگونه خودآگاهی اروپایی در بین اکثریت توده های مردم است. اینان بهیچوجه خود را متعلق به یک دولت به اصطلاح اروپایی «در حال شکل» نمی‌دانند. در واقع آنها کمتر از سالهای قبل از ۱۹۴۸ تحت تاثیرات ناسیونالیستی قرار دارند و نسل جوان بویزه، بواسطه مسافرتها و انتخاب شریک زندگی بدون در نظر گرفتن مرزهای جغرافیایی و تعلقات مروتشاناسانه، طبعاً بسیار تحت تاثیر قرار گرفته است. اما هنوز هویت ملی کهنه رو به انتحاشان جای خود را به یک هویت بین المللی نداده است. به همین دلیل فعلاً امکان رجوع به ناسیونالیسم هنوز باقی است. این هویت جدید می‌تواند فقط قدم به قدم و از نیازها و تجارب جدید و همینطور مبارزه ی مشترک فرامرزی کسب شود. «وحدت اروپا» فقط میتواند زمانی پیشرفت کند که بتواند برای تمام بازار مشترک نقش داور را بین ۵۰ تا ۶۰ نیروی مختلف بازی کند. یعنی باید روش چانه زنی و اخاذی سازماندهی شده را پیشه کند. طبیعی است که پیشرفت‌ها بسیار کند و امکان پس روی‌ها فراوان خواهد بود.

۹- عوامل اساسی دیگر بترتیب ذیل می‌باشند. مشکلات وحدت سرمایه دارانه اروپا جای خود را در مشکلات جهانی دارند. اینجا عمدتاً مسئله جنگ تجاری سه جانبه (آمریکا، ژاپن، اروپا) مطرح می‌باشد. هنوز هیچکدام از این سه نیرو قدرت رهبری لازمه را بدست نیاورده است تا بتواند خواسته هایش را به دیگر نیروها دیکته کند. نقش اصلی را در این رابطه نزول فاجعه آمیز سهم تولیدات آمریکا در مقایسه با رقبای اصلیش بازی می‌کند. مقایسه شود با جدول شماره ۱

کنسرنهای چند ملیتی اروپایی نسب و سایر قدرتهای اقتصادی و سیاسی اروپا یک بازار مشترک مستحکم را بعنوان بهترین وسیله جهت دفاع از منافعشان در مقابل رقبای آمریکایی و ژاپنی ارزیابی میکنند. در شرایطی که واشینگتن و توکیو با شتاب دائم التزیمی از منافع بونینگ Boeing، آی. بی. ام IBM و کسون Exxon دفاع می‌کنند، پاریس، رم، مادرید و بروکسل هنوز نیروی کافی جهت دفاع از فیات (Fiat) سئات (Seat) رن پلوتک (Rhone Poulenc) نیلیسس (Philips) و یا سولوی (Soluay) را ندارند.

۱۰- علیرغم مرعظه هایی که برای نیات ارز می‌شود. وسوسه ی بیکارگیری قیبتها بعنوان اسلحه ای در جنگ تجاری واقعی انکارناپذیر است. سرمایه داران آمریکایی و ژاپنی تضعیف بازار مشترک، متعاقب احصاحلال سیستم واحد پول اروپا را جشن می‌گیرند.

از طرف دیگر تقویت «دلار» و «پن» به صادرات آمریکا و ژاپن تا حد زیادی زیان رسانده است. در ماه ژوئن بیان تجاری آمریکا بالاترین میزان گسترش را در پنج سال گذشته ثبت کرد. رشد رکود در اروپا و رشد قدر در بین ملت‌های «جهان سوم» تاثیرات مشابهی بدنبال خواهند داشت، اما خوشحالی از عدم موفقیت دیگران فقط حدت کوتاهی دوام خواهد

۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۰	۱۹۷۵	۱۹۷۰
۲۹۵	۳۱۷	۲۵۲	۲۱۴	۱۸۸
۵۴۷	۳۷۱	۳۳۰	۲۶۹	۲۰۱
۱۱۳	۹۳	۱۳۱	۱۰۴	۱۵۸
۷۷	۶۴	۷۷	۶۷	۶۷

جدول ۱:

سهمیه تولیدات آمریکا در درصد تولیدات کشورهای دیگر

بحران پولی ارزی

داشت.

۱۱- ثبات نسبی نرخ ارز در دهه ۸۰ منوط به رونق اقتصادی بعد از رکود سالهای ۸۱-۱۹۸۰ بود. معاملات بورس و معاملات ملکی به رشد این تکامل تسریع بخشیدند، اما علیرغم آن این روند پایستی بنحو اجتناب ناپذیری به پایان غضبناکی ختم میشد. در این رابطه کانیست جنرال بورس اکتبر ۱۹۸۷ یادآوری شده. در آتموچ پول در گردش معام بیشتر وارد بازارهای ارز شد. تصمیم گیرهای سیاست پولی ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۳ خطر رسک بورس بازان را بیشتر می کنند. تهدیداتی که از جانب پائین آمدن قیمتها ناشی میشوند به این مسئله شدت می بخشند. بهمین دلیل سرمایه پولی مجدداً بخش بورس را ترجیح میدهد. در نیویورک، لندن، پاریس و فرانکفورت نرخ سهام از حد بالاترین ارقام سال ۱۹۸۰ بالاتر میشود (مقایسه شود با جدول ۱۲). این اعداد شامل تاثیرات تورم نمی باشند، بهمین خاطر باید آنها را بمقتار ۴۵ تا ۵۰٪ تقلیل داد تا مقدار واقعی نرخ سود سهام بلست گید.

جدول ۱۲:

رشد نرخ سهام به واحد پول هر کشور صریحاً ، با احتساب سرمایه گذاری مجدد سود سهام در مقایسه با سال ۱۹۸۷ :

سوئد	+۱۵۷٪	هنگ کنگ	+۳۷۹٪
استرالیا	+۱۳۸٪	فرانسه	+۱۶۴٪
ایالات متحده	+۱۲۰٪	هلند	+۱۵۵٪
آمریکا			
آلمان	+۱۰۶٪	انگلستان	+۱۵۹٪
بلژیک	+۹۱٪	دانمارک	+۱۲۷٪

منبع ساندی تایمز (Sanday Times)
۱۹۹۳/۸/۱۵

اما با توجه به اینکه برای این رشد، رشد معادل در روند تولید وجود ندارد، باید منتظر یک اکتبر ۱۹۸۷ تازه ای باشیم.

۱۲- میتران (Mitteran) و

بالادور (Belladur) که تا به حال آلمان ها را برای حمله ای که بر علیه فرانک شده بود مقصر میدانستند، اینک از توطئه های مؤذیانة سهام بازان بر علیه فرانسه شکایت می کنند. اینتان اگر از پاپ یوهانس پاول دوم و یا آیت الله خمینی پیروی می کردند، با همین قدر حق به جانبی ابلیس و یا شیطان بزرگ را مقصر میدانستند.

اما گویا با روح زمان تطبیق نمی کند که عملکرد بورس بازی را برای مکانیسم های درونی اقتصاد سرمایه داری و برای ارزش های بنیادی جامعه سرمایه داری برسمیت شناخت. اما واقعیات سرسخت تر از اساطیر هستند. این بورس بازان رسوا ، صرفنظر از عناصری همچون سوروس (Cegre Soros) که اعصال قهرمانانه شان به مطبوعات جلال دادند، واقعا چه کسانی هستند؟ (۳)

کسی که بتواند پرده از ملیت آنها بردارد، باید خیلی با هوش باشد. حتی آن کسانی که در نیویورک و یا توکیو فعالیت بخشا اروپایی و طبیعتاً اغلب فرانسوی هستند. وقتیکه مسئله بر سر کسب سریع بدون رسک پول باشد، دیگر میهن پرستی و سایر احساسات برتر نقش چندان مهمی نخواهند داشت. در سیستم حاضر نشان دادن هويت کارگران مهاجر خیلی ساده تر از شناسایی هويت صادرکنندگان سرمایه است. آیا واقعا خرابکارانه است اگر سؤال شود: چقدر از بانکداران فرانسوی جزء بورس بازان بودند که بر علیه فرانک معامله میکردند؟

یکی از جزئیات جالب توجه با استناد به خبرنگار ساندی تایمز این می باشد که رئیس فدرال رزرو (Federal Reserve Board) بانک مرکزی آمریکا، در حال حاضر به بانکهای خصوصی وامهای سی پردازد. با بهره ۲/۵٪ تا ۹٪ کمتر از آنچه اینتان از خرید بدون دردر استاه قرصه دولتی دریافت می کنند، با این شرایط پولدار شدن احتیاج به زیرکی چندان ندارد.

نقصی که بانکهای آمریکایی می برند بصورت فاجعه آمیزی افزایش یافته است و آنان این سود را در جهت سرمایه

گذاری در بازارهای ارز بکار میبرند. عطش آنها برای سود مازاد سیبری ناپذیر است. اینجا مسئله بر سر منافع کوچک نیست و قهرمانان نجیب و شریف ما بدنبال ماجراجوییهای تازه تری هستند.

۱۳- ما هیچ اشکی برای فقدان ماستریخت نمیروزیم. پرونده وحدت اروپا پروژه ای غیر دمکراتیک برای پی رفت اجتماعی، برای محوویت آزادیهای دمکراتیک ، برای تاکید بر جامعه دوگانه میثقی بر رشد راسیسم و نئوفاشیسم و برای تهاجم بر علیه ملل «جهان سوم» می باشد. ولی اگر چه ما برای ماستریخت سوگواری نمیکنیم به همان اندازه نیز از عواقب آن خوشحال نیستیم . چرا که «ماستریخت» نه بواسطه فشار یک حرکت توده ای با شکست مواجه شده، بلکه این شکست نتیجه پیچیده گی تضادهای درونی نظام سرمایه داری است. قدرت ابتکار عمل بیش از پیش در دست های بورژوازی باقی می ماند و طبقه کارگر بیش از پیش در معرض تهدیدات هر چه بیشتر است.

وضعیت اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر همچنان مبتنی بر بیکاری باقی خواهد ماند. ارقام مطلق و حتی ارقام نسبی بیکاری در جمهوری فدرال آلمان ، فرانسه ، ایتالیا، اسپانیا در حال حاضر رقمی بیش از سالهای ۴۰ را شامل میشود. بر افکار حرکت سازمانده شده کارگری و بر روحیات کارگر، بیکاری و ترس از بیکاری غالب می باشد و در چنین شرایطی صدراعظم آلمان کل (Kohl) بدون هیچگونه دو دلی اضافه کردن روزهای کار در هفته را موعظه می کند. طبیعی است که پیمانکاران و صاحبکاران باید خود مخارج این اشتغال را بر عهده بگیرند. اما حکومت کل بعد به این واقعیت بی اعتنائی می کند که همین افراد به کار گرفته شده آیا علاوه بر آن دارای آن قدرت خریدی هستند که بتوانند مجموعه رو به رشد کالاها و خدمات اجتماعی را بپردازند که باید از جانب بخش اعظم شرکتهای فروش برسد. بدون تحلق ارزش اضافی ، احیای انباشت سرمایه غیر ممکن

بحران پولی ارزی

است. «آدمهای آهنی» هیچوقت کالای مصرفی نخواهند خرید.

کارشناسان بین المللی سرمایه گذاری (منجمله نماینده ی بانک ایندوسونز (Indo_Suez Bank) با صراحت سنگدلانه ای که پیش از استهزا می نمرده، توافق کرده اند که آلمان بعد از شکست ماستریخت امتیاج به کاهش شدید هزینه های تأمینات اجتماعی دارد (۵). کل صدراعظم آلمان فنوال، از فرمان پیروی کرد و در تاریخ ۱۱ اوت کاهش شدید تأمینات اجتماعی را منجمله بیمه کاری بعد از ۲۵ سال را اعلام کرد. حکومت های ایتالیا، اسپانیا و پرتغال نیز بلافاصله از او پیروی کردند. در پرتغال حتی زرمزه میشود که به بهجه های ۱۴ ساله دوباره قانونا اجازه کار داده شود. در این بین فقط روزنامه آلمانی «زمان» (Die Zeit) اعلام خطر کرد و می پرسد که سرانجام لیات غرب تحت این شرایط به کجا میرود.

جنبش کارگری برای اینکه بتواند در مقابل این تهاجم سرمایه داری استقامت بکند، باید خود را از این افسانه که گویا وی مقصر وجود بیکاری است رها کند. آمار بروشنی نشان میدهند که علت وجود بیکاری این مزدهای باصطلاح بالا نیستند بلکه برعکس در کشورها و مناطقی که دارای بالاترین میزان دستمزد می باشند حداقل نرخ بیکاری حاکم است (۶).

مسئولین مسئله بیکاری آن کسانی هستند که تعیین می کنند، کجا، به چه هدفی و به چه میزانی باید سرمایه گذاری شود. سرمایه گذاری «راسیونالیستی» (به اصطلاح عقلانی) به جای ایجاد اشتغال تازه امکانات موجود کار را متلاشی می کنند. جنبش کارگری، باید پیش از هر چیز خود را از هرگونه توافقی بر سر دفاع «از قدرت مسابقه ملی» دور نگه دارد. چرا که در اینجا منافع خودش را قربانی خواهد کرد. این تمامی است که تمامی انسانهایی که کار می کنند و تمام متمکشدگان، پیش از آنکه شروع شود، آنرا خواهند ساخت.

اگر این باصطلاح برتری ملی

پنیررفته شود، دیگر امکان هرگونه سازماندهی در مقابل تهدیدات چاپچا کردن مراکز تولید از بین خواهد رفت. کنسرنهای چند ملیتی هر طور شده کشوری بیما خواهند کرد که در آن دستمزدها و تأمینات اجتماعی در سطح پائین تری قرار دارند و بدین ترتیب خواهند توانست روند سهرتقزایی اجتماعی را به جریان اندازند.

مبارزه با ماستریخت و شرایط متعاقب بعد از شکست آن یا نسخه های ملی (ناسیونالیستی) چیزی نیست مگر خودکشی. تنها پاسخ موثر عملگره مشترک تمامی کارکنان و متمکشدگان همه کشورها در مقابل همکاری طبقاتی با سرمایه داری ملی اروپایی و یا بین المللی است. اعضای فعال اتحادیه های کارگری باید پیوسته ارتباطات تنگاتنگی و در وهله اول با همقطارانشان که در کنسرنهای چند ملیتی شاغلند ایجاد کنند. تیروهای ما باید روی کم کردن رادیکال ساعت کار در هفته با پرداخت مزد کامل متمرکز شوند. این تنها راه موثر مبارزه با بیکاریست.

ما باید بدون هیچ شکمی و با حمایت نیروهای واقعی سازماندهی شده طبقه کارگر، خواسته های ویژه اجتماعی و دمکراتیک مان را از نهادهای بازار مشترک مطالبه کنیم. اما پیش از همه وظیفه ی ترویجی و آکسیون مشخص ما باید در جهت مبارزه علیه بیکاری، علیه راسیسم و فاشیسم و دفاع از مهاجرین و تقویت همبستگی باصل «جهان سوم» باشد.

اینها وظایف ساده ای نیستند، اما این تنها راه جلوگیری از پس رفت ها و سردرگمی هاست. ما باید با پیروزی در چند نبرد عملی شروع کنیم. نمایلات حاضر تنها میتوانند با پیروزی های عملی تغییر داده شوند. پیروزی گردهمایی نیروهای چپ - برای «اکترناتیو اروپای کار، همبستگی، خرد و شهامت» در ۱۲ ماه ژوئیه - فقط اولین قدم در این راستاست. قدمهای دیگری باید در این راستا برداشته شود و برداشته خواهد شد.

توضیحات :

- ۱- اقتصاددان The Economist
- ۲- Quotidie de Bruxelles ۱۹۹۳/۶/۳۱
- ۳- Lesoir ۱۹۹۳/۸/۱
- ۴- مقایسه شوه با تحلیل جالب «پیشرفت» این عنصر در بیزنس ویک (Business Week) ۱۹۹۳
- ۵- سانی تایمز (Sunday Times) ۱۹۹۳/۸/۷
- ۶- مقایسه شوه با Massive Cut in German Welfare Expenditure International Herdd Tribune vom 14.15 August 1993
- ۷- شش یا هفت کشوری که بالاترین حقوق ها و دستمزدها را دارند (سوئیس، لوکزامبورگ، دانمارک، هلند و آلمان غربی دارای کمترین میزان بیکاری هستند.



متدولوژی دولت بدون ایدئولوژی

روش یا متدی که از تئوری عام علمی و تجارب عام ایدئولوژیکی حرکت کند، الزاما به یک استراتژی منطقی با شرایط اجتماعی اقتصادی مشخص نمی انجامد.

متدولوژی علمی عبارت از کاربرد اصول و تجارب عام در شرایط و موقیعت حاضر، یعنی انطباق دادن اصول و تجارب عام با ویژه گی های اجتماعی اقتصادی، سیاسی، تاریخی جامعه مشخص است. این مهم نیز بدون درک دقیق علمی از شرایط اجتماعی، مناسبات میان طبقات درگیر مبارزه طبقاتی و بدون داشتن زمینه های عملی و انقلابی که بتواند ماده های خام چنین شناختی را فراهم آورد ممکن نخواهد بود.

روش و متدولوژی در عمل انقلابی تدوین میگردد، چرا که عمل با فراهم آوردن ماده خام برای تئوری، تئوری را در جریان مادی شدنش حکم و اصلاح میکند، زوائد و ناخالصی هایش را غریبال می کند، و از یک سطح شناخت به سطح شناخت عالی تر فرا میروید. یا عبارت بهتر تئوری منشاء عمل است، و عمل با ایجاد روش های خاص تئوری و ایجاد فضا و ظرفیت تئوریک به صورت نیاز بر تئوری تاثیر میگذارد و عمل را دگرگون میکند.

این روش عملی به ما نشان میدهد که پدیده تاریخی را چگونه باید در جای خود قرار داد و روشن کرد که اقتصاد بورژوازی در کجا و چگونه از خلال توسعه صرفا تاریخی - تولیدی اش به شیوه های تولیدی ماقبل خود پیوند می خورد. تلقی و استنتاج درست از این قوانین به عنوان روابط پدیده آمده در جریان تاریخ، همواره ما را به مقایسه هایی می کشاند که مستلزم بازنگری به گذشته نظام سرمایه داری است. روش یا متد یازنگری به گذشته ها اگر با تلقی درست از قوانین سرمایه داری اوضاع حاضر همراه باشد کلید درک گذشته را در اختیار ما میگذارد و در واقع به ما امکان میدهد که قانون حرکت

تاریخی را کشف کنیم و دریابیم که شکل تولیدی کنونی جامعه در کجاها کمیتش می لنگد و چگونه جای خود را به شکل بعدی می دهد.

ریشه های تاریخی اقتصاد بورژوازی و تاریخی بودن این مرحله از تولید در صورت بندی های پیشرفته سرمایه داری بر مقدماتی قرار دارد که اکنون از بین رفته است، اما همین مقدمات در صورت بندی های اقتصادی نارشد یافته طوری عمل می کنند که گویی نه نتیجه اقتصاد بورژوازی که مقدمه آنند، و از این رو عده ای به جای اینکه متدولوژی خود را بر نتیجه استوار سازند به مقدمه پناه میبرند و به تئیبی سویی آن چیزی که هست میبرند. باید با مطلق کردن جنبه ذهنی اسلوب و متدولوژی به مجموعه ای از اسلوب کار میبرند که هیچ رابطه با تئوری ها و جهان بینی علمی ندارد.

در مقابل این دیدگاه، عینی گرایان قرار دارند که فکر میکنند متدولوژی برخلاف علم مبارزه طبقاتی در طول تاریخ با تکامل قرین نبوده است. اینان با این تفکر به جداسازی اسلوب از جهان بینی علمی که در واقع تفکیک ناپذیر است، به متدولوژی دست می یابند که جنبه عینی آن مطلق است و با مطلق شدن جنبه عینی اسلوب در سطح پدیده ها باقی میمانند و در ضمن مبارزه با واقعیت ها تسلیم آن میگردند.

این متدولوژی پایه و اساس رئالیسم سوسیال دمکراسی اروپا و آسیا را تشکیل میدهد که در روند مبارزه طبقاتی با مکتب ایده آلیستی از جمله کلیسا و مسجد به یک جا رسیده، چرا که مکتب رئالیستی دوران گذشته بر اصالت عالم عینی پای می نشرد و خود به خود در روند مبارزه طبقاتی جنبه عینی شیوه مبارزه مطلق میشود. و چون هم در مکتب رئالیستی و هم در مکتب ایده آلیستی زایش دوباره و تکرار، گردهنه باز بینایی قانون عمل و عکس العمل یکی از اصول مشترک و انکارناپذیر کلیه مکتب بوده، دو خط موازی در سیاست

به عکس هندسه همدیگر را قطع کردند. با سبک فلسفه سیاسی سوسیال دمکراسی که پیرو مکتب باصطلاح رئالیسم سوسیالیستی بود به همان نتایجی رسید که مکتب ایده آلیستی به حکم منافع به آن رسیده بودند.

اما خطاست اگر فکر کنیم که سوسیال دمکراسی اروپا و یا سوسیال دمکراسی کشورهای هم چون ایران می توانستند به تفکیک عناصر از دو مکتب متضاد دست بزنند، زیرا تفکیک این عناصر از نظر فلسفه سیاسی مستلزم تفکیک از نظر اقتصادی بود، و انگشت گذاردن روی مسئله اقتصاد، انگشت گذاردن روی بسیاری از مسائل بود که از عهد و توان طبقاتی آنها فراتر میرفت. چون سوسیال دمکراسی اروپا و یا سوسیال دمکراسی روسی و ایرانی نمی توانست خود را یک شبه در چنگال ایدئولوژی با فلسفه ای بیابد که با منافع طبقاتی اش متضاد باشد. و به همین دلیل نیز بود که ایلافسکی در سالهای دهه ۱۹۶۰ که تقریبا اپورتونیزم و رویزنیسم برای بلعیدن آخرین ته مانده های سوسیالیسم انقلابی دنیان تیز کرده بودند و همراه با سوسیال دمکراسی آلمان اعلام کردند، که برای مارکس و انگلس «مسئله اصلی نه شناخت حقیقت بلکه نحوه دریافت حقیقت یعنی اسلوب بود». اپورتونیزم و رویزنیسم که در واقع نکیه گاه بورژوازی در جنبش کمونیستی و کارگری است با جدا کردن اسلوب از جهان بینی بی تفاوتی کامل به جهان بینی علمی را اعلام و راه را برای اکتیویسم و ایده آلیسم فلسفی گشودند. و رئالیسم دیالکتیکی سوسیال دمکراسی جای خود را به پندارگرایی دیالکتیکی سپرد و جنبش کمونیستی و کارگری را به چنین بهرانی کشاند که امروز مقدمات پیش گامان مطلق گرایی جنبه عینی اسلوب با چنین تفکری و با طرح ریزی پیروژه سازش طبقاتی، فلسفه علمی و آئین سوسیالیستی را از محتوای انقلابی آن تهی ساختند و آنرا تا حد عبارات میان تهی بورژوالیبرال، پذیرش آزادی و عمالت اجتماعی تنزل دادند و به قدرت گیری لیبرالیسم اقتصادی که

متمدولوژی دولت بدون ایدئولوژی

بساگی بنست نیامد، بلکه در یک روند طولانی و با مبارزه خویین میان کلیسا و بورژوازی حاصل شد.

دولت های بورژوازی یا دولت های لائیک بورژوازی در واقع دولت هائی هستند که ایدئولوژی خود را در مقابل دولت های ایدئولوژیکی فئودالی قرار دادند، و با مبارزه با مذهب تا جائی پیش رفتند که بتوانند راه را برای توسعه و پیشرفت سرمایه داری فراهم آورند، اما به محض اینکه این دولت ها و یا طبقه سرمایه دار که دولت ابزار اجرایی آن است در خطر قرار بگیرد از تمام عناصر فئودالی و فرهنگ کهنه و پوسیده که یک زمانی خود با آن سر جنگ داشت پشتیبانی میکند، آنها را زنده می کند و در خدمت منافع طبقاتی خود بکار میگیرد.

این پشتیبانی از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و تروپ و سطلایی را اکنون در ایران و یا در هر جای دیگر میتوان مشاهده کرد. هدف از این پشتیبانی نیز البته پیش گیری از انقلابات اجتماعی است. پس جدا کردن دین از سیاست و محدود ساختن دخالت روحانیت در سیاست اولاً به معنای این نیست که دولت بدون ایدئولوژی باشد و ثانیاً باعث نابودی مالکیت خصوصی نمی شود، بلکه الهای مالکیت خصوصی و پایان دادن استثمار انسان از انسان و محور طبقات به معنای نابودی دین و روحانیت است و برای چنین نابودی ای نیز باید دولت دارای ایدئولوژی سوسیالیستی باشد چرا؟ پایین دلیل که زیر بنای اقتصادی نمیتواند بدون روشنی منطبق با خود باشد اگرچه گاهی اتفاق می افتد، که زیر بنای اقتصادی با ایدئولوژی عقب مانده تر از خود در رابطه قرار میگیرد در اینصورت میتوان برای پی بردن به همین ایدئولوژی به دوران قبل از آن مراجعه کرد. در نظام سرمایه داری ایدئولوژی مسلط نیز چیزی جز دین و مذهب تغییر شکل یافته نیست که برای تحمیل و در رابطه قرار دادن غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی بکار گرفته میشود تا صاحبان سرمایه بتوانند در زیر

کنند اثبات نمایند که مارکس با هر دولت ایدئولوژیکی مخالف است. کوشش این نویسندگان و تنویرین های خرده بورژوا از نظر ارائه نقل قول ها قابل تحسین است، لیکن نه تنها نکته جدیدی برای چگونگی طرح بحث از نظر مارکسیستی مطرح نمی کنند، بلکه حتی قادر نیستند این متمدولوژی نوین را درست بکار گیرند و بر تناقضات تنویریک که لاجرم از عمل مبارزاتی آنها بر می خیزد فائق آیند، بدبختی این نویسندگان و تنویرین های خرده بورژوا در این است که آگاهی اجتماعی دیگر چنین دیدگاهها را مجاز نمی شمرود در روند صنوائتساله به دوگانگی فلسفه و سیاست این گروه پی برده است. و همین امر باعث «پاسی خرده بورژوا» میشود و برای فرار از یاس نیز دست به سنتز جدیدی می زند که نه سیخ بسوزد و نه کباب، نتیجه این سنتز اما فاجعه یار از کار در میآید که در گام نخست منافع خود خرده بورژواها را زیر ضرب میگیرد. چرا که این دولت غیر ایدئولوژیکی نه حافظ منافع طبقه کارگر، نه حافظ منافع سرمایه داران است، ولی اشتباه خواهد بود که آنرا حافظ منافع خرده بورژواها بدانیم، گرچه پایه گزار و بانی دولت بدون ایدئولوژی جفرسون یانی دمکراسی امریکای شمالی بود که میخواست از منافع خرده بورژوازی دهقانی پشتیبانی کند، اما هنگام طرح قانون اساسی و اعلامیه استقلال با نفی ایدئولوژی دولت، بنیان دولت را بر این گذاشت، و با جدا کردن مذهب از دولت و محدود ساختن دخالت روحانیت در سیاست، دین را به عنوان دستگاه ایدئولوژی دولت اعلام کرد و راه را برای رشد بورژوازی امریکای شمالی هموار نمود.

تفکیک دین و یا مذهب از سیاست و یا محدود ساختن دخالت روحانیت در سیاست، برخی را به این اشتباه می افزاید که گویا دولت بدون ایدئولوژی است، در صورتی که محدود ساختن روحانیت و یا تفکیک دین از سیاست مستلزم نوعی از ایدئولوژی است که منطبق با چنین مرحله از تکامل اجتماعی باشد. این ایدئولوژی نیز

دوران اش سپری شده بود حیات تازه بخشیدند. برخلاف دیدگاههای فلسفه سیاسی سوسیال دمکراسی اما مسئله مارکس و انگلس نحوه دریافت حقیقت نبود، بلکه به نقد کشیدن واقعیت ها و نشان دادن جوهره و ذات جامعه سرمایه داری، از خود بیگانگی انسان و روند تحول و تکامل این مرحله از تکامل طبقات اجتماعی بود، و در این روند بود که به مسئله اساسی زیر دست یافتند:

اینکه وجود طبقات تنها به دوره مشخصی از توسعه تاریخی تولید مربوط میشود، و اینکه مبارزه طبقاتی اجباراً به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد، و اینکه دیکتاتوری خود تنها یک دوره انتقالی برای محو تمام طبقات و رسیدن به جامعه بی طبقه است.

سوسیال دمکراسی و هدف آن از جداسازی اسلوب از جهان بینی در واقع نفی دیکتاتوری پرولتاریا و جدا کردن دمکراسی از سوسیالیسم و به سازش کشاندن طبقه کارگر و نمایندگان آن بود.

این سیاست بعد از فروپاشی اردوگاه و به ثمر رسیدن مبارزه سوسیال دمکراسی و بورژوازی بین المللی شکل دیگری به خود گرفت و این بار بحث را نه از حیثه فلسفه بلکه مستقیماً از دولت آغاز کرد و به نفی ایدئولوژی دولت رسید. پیشه ساختن این سیاست توسط سوسیال دمکراسی و شکل عرض کردن سیاست او به هیچ وجه شگفت آور نیست، چون اندیشه نظری هر دوران و در نتیجه اندیشه دوران ما، محصول تاریخی به شمار میرود که در ازمینه گوناگون اشکال شعبنا متفاوت به خود میگیرد. بنابراین دوگانه اندیشان دیروزی که خود را در پشت اندیشه سوسیالیستی و مارکسیستی پنهان ساخته بودند امروز با شکلی کاملاً متفاوت از دیروز چهره می نمایانند و با تکیه بر اندیشه مارکس و گروآوری نقل قول های فراوان از مارکس که البته به دوره های مختلف نوشته های او مربوط می شود، و از نظر تجرید و انواع در مطرح مختلفی قرار دادند، کوشش می

متدولوژی دولت بدون ایدئولوژی

سایه خدای زر به پهلایل و غارت نوده های کارگر ادامه دهند.

منظور مارکس از زیر بنا و رو بنا به این معنا نیست که طبقه کارگر باید دولت خود را بدون ایدئولوژی اعلام کند بلکه میگوید تا زمانی که طبقه کارگر نتواند ایدئولوژی خود را در مقابل ایدئولوژی طبقه استثمارگر قرار دهد و به ایدئولوژی خود مسلح نگردد قادر نیست به کسب قدرت سیاسی نائل آید و دیکتاتوری خود را در مقابل دیکتاتوری بورژوازی قرار دهد. اما این بدان معنا نیست که حزب باید به جای دولت کارگری، یعنی به جای شوراها که باید به ارگان های دولتی تبدیل شوند بنشینند.

متدولوژی دوگانه خرده بورژواها و جبریت فلسفی و سیاسی آنها، همانطور که نمیتواند میان جنبه ذهنی و عینی اسلوب رابطه دیالکتیکی برقرار کند، در عبطه سیاست و از جمله دولت نیز قادر نیست میان ایدئولوژی و دولت، زیر بنا و روینا رابطه برقرار کند، چون ایدئولوژی و اسلوب او تیزی به تجربه تاریخی ندارد. اسلوب و متدولوژی و جهان بینی وابسته به این متدولوژی در ظاهر هر چیز منطقی اش، همه چیز در همه چیز است، هیچ چیز از هیچ بوجود نمی آید. خلا، واقعیت نیست، هستی نمیتواند توسط نیستی محدود شود، جهان یک کل به هم پیوسته است، و بدین جهت جبریت فلسفی و سیاسی آن به صورت مفسر ایده کل در میآید. ایده کلی که اگر آنرا خلاصه کنیم، به کلکسیون از اشیاء با کلکسیون از ایده های مبهم، تاریک و با یک کلیت غیر قابل توصیف رو بر می شویم، برای خرده بورژوا و حامیان دولت غیر ایدئولوژیک هر چیز در آینده همانند گذشته ممکن است و بازسازی و تولید گذشته نیز بنظر غیر متحمل نمی رسد. چرا که اصالت عین، هم چون اصالت ذهن، جنبه های مطلقیت متدولوژی و نگرش آنرا نسبت به پدیده اجتماعی تشکیل میدهد. اصالتی که در اصالت انسان خلاصه میشود، و وقتی هم به اصالت انسان رجوع میکند

خود را در میان اقوام و بربرهای کهن می یابد و دستی ندارد که خود را با دنیای متین انسانی پیوند دهد. در نتیجه همواره اسلوب و شیوه نگرش او به جهان و متدولوژی و شیوه مبارزاتی آن مطلق و یا در هراست، بدین خاطر راه سوم را اختراع میکند که همان دولت غیر ایدئولوژیک است، بقول شاعر خرده بورژوازی «دستی به زمین دستی به آسمان»، دست دگر کجاست که خاکی بسر کنده زیر فشارهای خرده کننده شرایط حاضر نه دارای آن توانائی علمی است که بتواند به عنوان متحد واقعی طبقه رشد یابنده و نیرویی که رسالت دگرگونی شرایط کنونی را دارد متحد شود. و نه دارای آن چنان قدرتی است که با گرایش اصلی خود در یک جا قرار گیرد به همین جهت امیدوار است که دولت بدون ایدئولوژی او بتواند زمینه های اجتماعی اقتصادی را برای شکوفائی اش فراهم آورد. ولی آیا امکان تحقق چنین آرزائی هست؟

درست است که وقتی خرده بورژوازی از متدولوژی و تئوری آرزائی خود صحبت میکند همواره پیروزی ضرورت کور را در نظر دارد ولی خرده بورژوازی وطنی همواره به آرزوهای لیبرالیسم تکیه میکند که بر اساس و پایه تکامل واقعیت هامبتی نیست، بنابراین در پشت دیوارهای باغ کوچک و ناچیز آرزوان باقی میماند و از پهنه تصادف و ضرورت کور آغاز میکند و در ضمن توسل جستن به ماده گرایی، پندار گرا و ذهنی باقی میماند و توانایی علمی نمایندگان آن ها نیز به آن اندازه ای نیست که به متدولوژی مارکسیستی و ماده گرایی دیالکتیکی دست یابند و به محک آن به پهنه بی پایان باغ پر گل آرزوانها برسند.

ماده گرایی و روش دیالکتیکی ماتریالیسم علمی در مقابل این جهان بینی ذهنی و متدولوژی خرده بورژوازی تنها اضافه میکند رسایل فراهم آوردن دولت و تبدیل این دولت به ابزار منافع طبقه کارگر در نیست و در شبهه همان صورت بندی اقتصادی معنون است و اینکه انسان باید فقط آنها را کشف کند و قادر به استفاده کردن درست از آنها باشد. سخن کوتاه اینکه دولت بدون ایدئولوژی و متدولوژی وابسته به آن هیچ ربطی به دولت سوسیالیستی و دولت

کارگری ندارد. و بزودی نیز حامیان چنین دیدگاه سراز خاک برآورده متوجه خواهند شد که انقلاب پای بسیاری از مسائل را به پیش خواهد کشید، و در روند پیچیده انقلابی، منافع تک تک افراد جامعه بطریقی عجیب مطرح خواهد شد. در این زمان است که برای عده ای صرف می کند که از نظم قدیم پشتیبانی کنند، برای عده ای دیگر نظم قدیم زیان آور و تنفرانگیز شده و آنها با تمام نیرو به آن حمله می کنند. و تازه قضیه به همین جا ختم نمی شود. منافع نوآوران نیز در همه موارد شبیه هم نیست. برای بعضی یک رشته اصلاحات خاص مهم تر است، برای برخی یک رشته اصلاحات دیگر، بحث در اردوگاه خود حامیان دولت غیر ایدئولوژیک در پیگرد و مبارزه پیچیده می شود و به مغز خود شلیک می کنند، گر چه همانطور که به حق حامیان دولت غیر ایدئولوژیک میگویند، دولت، از حکومت و بدون ایدئولوژی تشکیل می شود، مبارزه در راه منافع مادی آنکولناپذیر بالضروره مسئله معنوی و ایدئولوژی انکار ناپذیر عدالت را نزه طرف های دعوا مطرح می سازد. نظم قدیم تا چه حد با عدالت تناقض دارد؟ تقاضاهای جدید تا چه حد با عدالت هماهنگی و تطابق دارند؟ این سؤال ها ناگزیر در ذهن حامیان دولت بدون ایدئولوژی پیدا میشود. مبارزه اقتصادی مسایل اخلاقی را به میان می کشد و با بررسی دقیق تر معلوم میشود که دولت بدون ایدئولوژی، همان دولت ایدئولوژی است، و چه بسا همین دولت بدون ایدئولوژی سر آخر دولت استثمارگران از کار در میآید. زیرا نفس ایدئولوژی در فکر به معنای آن در عمل نیست، ایدئولوژی را اعم از اینکه بتوان از دنیای فکر حذف کرد یا نه، وجود آن در دنیای عمل ضرورت دارد. دنیای عملی که زندگی اجتماعی، و طبقات اجتماعی را در برگرفته است، حزب و یا دولتی که در باره نحوه مطلوب انجام امور نظرات مشترکی نداشته باشد، نمی تواند پابرجا بماند، و همین نظرات، و همین عقاید است که در ایدئولوژی دولت بیان میشود.

فراهرز

ملاحظات

بر ماهیت و جهت گیری

سیاسی اتحادیه...

شیوه برخورد کمونیست‌ها به اتحادیه‌های کارگری و اصولاً فعالیت اتحادیه‌ای یکی از مسائل همواره قابل بررسی بوده است و این‌تئولوگ‌های مارکسیست طی تاریخ جنبش کارگری نوین (از دوران طفولیت تا به امروز که عمری یک سده و نیمه از آن میگذرد) بیان توجه کافی مینمود داشته‌اند (۱). آیا معنا و مفهوم دارد که برای کوتاه کردن روزهای کار مبارزه سازماندهی شود؟ آیا بایستی برای افزایش سطح دستمزدها مبارزه کرد؟ ادبیات مارکسیستی به این مسائل ساده اما اساسی پاسخ داده است. مسائلی که رکن اصلی فعالیت اتحادیه‌ها از پایان قرن نوزدهم تا به امروز نیز هست. یک فعال اتحادیه‌ای مسائل مبارزاتی اش در بهترین حالت در همین زمینه‌ها منحصر مینماید و به لحاظ سازمانی فعالیت نوع اتحادیه‌ای را به هدف تبدیل میکند. کمونیست‌ها اما در تجزیه و تحلیل مبارزه میان کارگران و سرمایه داران و نتایج آن به مسائلی فراتر پرداخته‌اند و نسبت به مفهوم اعتصاب، ائتلاف کارگری، اتحادیه‌های ارتجاعی، جنبش خودبخودی، اکونومیسم، چپ روی، رویزنیسم و بوروکراتیسم نه تنها اعلام موضع کرده‌اند بلکه در کنار اعلام جنگ با سیستم کارمزدی، علیه گرایش‌های انحرافی نیز در سطح جنبش کارگری مبارزه عمیق و طولانی را پیش برده‌اند. آنچه که امروزه نیز جریان دارد این واقعیت است که در خلاف سازمانهای انقلابی قدرتمند کارگری در اکثر

کشورهای دنیا، رهبران اتحادیه‌ها ساکن حرکات کارگری را در پیداختن دارند و در تغییر اوضاع کنونی به ضرر منافع کارگری بیش از گذشته بطور هدفمند و در اختیاری بوروکراتیک شور و اشتیاق مبارزه کارگری را قربانی محدودیت‌ها و سازشکاری‌های خود مینمایند. تجربه اتحادیه‌های کارگری آلمان برای مثال نمونه‌ی جالبی است. تا زمانی که تجربه زنده بطور روز مریه وجود دارد دیگر بی معنی است که انسان بر اساس گفتار اتحادیه‌ها و نه عمل واقعی آنها قضاوت نماید. از اینرو توجه به ملاحظات اهمیت دارد.

۱- اصولاً اتحادیه‌های کارگری آلمان نیز همانند اکثریت قریب به اتفاق اتحادیه‌های کارگری دنیا، نمایندگان یک خصلت دوگانه‌اند. از یک طرف آنها تقریباً نمایندگان شکلی جنبی از سازمان طبقانی و سایه‌ای از جبهه واحد کارگری معمول‌اند، از طرفی دیگر اما با پذیرش رابطه کارمزدی و فعالیت‌های رفهرمیستی در این چهارچوب به خدمت استحکام سیستم در می‌آیند و هرگز سرمایه را بمشابه یک رابطه اجتماعی به زیر سؤال نمی‌کشند. بر این اساس فعالیت اتحادیه‌ها، بدون توجه به این حقیقت انکارناپذیر که ارزش اضافی منشاء اصلی ثروت در نظام سرمایه داری است در سطح ترفیع دستمزدها و بهبودی دفاع از ارزش مبادله نیروی کار بعنوان یک کالا محدود می‌ماند. با این وجود تا آنجا که برای کارگران مزدی در پراکنده‌گی و انفرادی، شانس در دفاع از بهای نیروی کار بعنوان یک کالا وجود ندارد، اتحادیه‌ها در نوع سازمان طبقانی عمل می‌کنند.

۲- در آلمان نیز مثل تقریباً همه اتحادیه‌های کارگری منطبق «دستاوردهای جزئی» دهه‌های طولانی است که عملکرد دارد. از اینرو اتحادیه‌ها بعنوان یک دستگاه اداری بزرگ با حق عضویت اعضا، تأمین مالی میشوند و موقعیت تضمین شده‌ای را حفظ می‌کنند بدون اینکه هرگز بسمت ریسک‌های بزرگ گرایشی بروز دهند. اینها قاعداً «موقعیت عینی» را بهانه قرار

میدهند. موقعیتی که در واقع خودشان در آن قرار دارند. پس سخت محافظه کارند و همواره میخواهند موقعیت تا امروزه شان حفظ شود. چنین است که اتحادیه‌ها بجای یک مبارزه جدی و فشرده همه چیز را به بازی می‌گیرند. هر چند که نهایتاً این‌ها بازنده‌اند. اگر حالتی پیش بیاید که پیروزی‌های انقلابی چشمگیر رخ دهد (حتی در سطح جابجایی وزنه‌های اجتماعی بفتح کارگران) آنوقت کسی دیگر به این تیب از بوروکرات‌ها احتیاج ندارد و بی تردید بایستی از سندئلهای راحتشان بزرگ کشیده شوند و در حالتی که مبارزه با شکست روبرو شود، هر نوع فعالیت اتحادیه‌ای نیز رو به افول خواهد گذاشت و اینها دیگر نمی‌توانند با ارتزاق از پولهای جمع آوری شده (در آن صورت پولی دیگر در کار نیست) ادامه حیات بوروکراتیک دهند.

در حالیکه بخش بزرگی از کارمندان سطح بالای اتحادیه‌ها که اکثرآهم وابسته به دستگاه حاکم‌اند، خودشان را مستحق قرار داشتن در مقامی بوروکراتیک میدانند و پیرو سیاست‌های بوروکراتیک‌اند، تنها عده قلیلی در مقابل فشارهای آنها از بالا به پایین مقاومت می‌کنند و پذیرش و تن دادن به چنین بوروکراتیسمی در ضمیر آگاهشان نمی‌گنجد. روشن است هر کس که با اتحادیه‌های کارگری آلمان خودش را تطبیق ندهد شانس هم ندارد به حلقه‌های بالای اتحادیه‌ها دست یازد. بقول معروف در اینجا خیلی کلاه هلاپس مکره است. در یک کلام میتوان گفت خصلت دوگانه اتحادیه‌ها در کارکرد روزمره شان بیناست. از یک طرف بمشابه یک سازمان طبقانی نمی‌توانند کاملاً بر علایق و حساسیت‌های مزدبگیران چشم بندند و حداقل بایستی بمشابه نماینده و جان عمومی ظاهر شوند از طرف دیگر در عمل بجای علایق کارگران، علایق دیگری را دنبال می‌کنند و در شرایط حساس که نسبت به موقعیت خودشان و آینده شان شک و تردید بیان می‌آید آشکارا بیان پشت پا هم می‌زنند. علت اینکه اتحادیه‌های کارگری آلمان به این

ملاحظات بر ماهیت و جهت گیری سیاسی اتحادیه ...

نحو بوروکراتیزه شده اند این است که در مجموع دستگاه بازی به نحو پیچیده ای رشد کرده است. چرا که اتحادیه های کارگری خیلی قوی یا سیستم حاکم در رابطه اندو احتمالاً خیلی قوی تر از کشورهای دیگر مثل فرانسه، ایتالیا و اسپانیا.

۳- اتحادیه های کارگری آلمان در مجموع به اعتقاد خود نیز یک سازمان مبارزه جوی طبقاتی بمعنای اخص کلمه هم نیستند. آنها خودشان را در میان دستگاههای دیگر دستگاه مزد می دانند که بایستی بنمایندگی از مزدبگیران در فرصت های اجتماعی حمله بزنند. یعنی نان را به ترخ روز طلب کنند. حالا هم که فرصت های اجتماعی به سمت راست پرخش یافته اینها تجزیه و تحلیل فرصت طلبانه و راست اترانه میدهند و اعضا را به انتقال می کشانند.

۴- در آلمان وجود اتحادیه صنعتی یک پرنسیپ است و نه اتحادیه شغلی. بر طبق قاعده هر محل کار یک اتحادیه دارد (نه بنحوی که در هر کارخانه اتحادیه های مختلف رشته های مختلف شغلی را نمایندگی کنند. مثلاً حالت اتحادیه اصناف).

۵- اتحادیه های کارگری آلمان پشابه اتحادیه واحد عمل می کنند. جهت گیریهای سیاسی می توانند در اتحادیه حضور هم داشته باشند. منتهی نباید اساس اهداف اتحادیه را برزیر ستوال کشید. اما در عمل اتحادیه های کارگری آلمان در راستای جهت گیریهای سوسیال دمکراتیک اند که به سمت راست و از جمله سمت حزب دمکرات مسیحی سمت گیری می کنند. کمونیستها، آفارتیستها، یا سوسیالیستها برایشان دشوار است که دز محدوده اتحادیه عقاید خود را نمایندگی کنند و یا اصلاً گرایش خود را نمایندگی نمایند و خودشان را سازماندهی کنند. همانطوری که دمکرات مسیحی ها سازماندهی می کنند.

۶- بویژه بعد از فروپاشی اروپای شرقی میتوان گفت در درون اتحادیه ها نوعی بحران جهت گیری رو به رشد گذاشته

است و جهت گیری اتحادیه ها مطابق بازار جهانی (باصطلاح با این استدلال که اقتصاد آلمان بایستی صادرات بیشتری داشته باشد و در تقسیم بازار جهانی جای مهمی در این رابطه اشغال کند که در نتیجه برای محل اشتغال تضمینی درون جامعه آلمان فراهم شود) تقویت شده و قبل از هرچیز ته مانده ای از جهت گیری سمت سوسیالیسم دمکراتیک که لااقل هراز گاه چاشنی سخنرانها میشد بیشتر به پستوهای فراموشکاری سپرده شده و اکنون دیگر میشود گفت نقش مغلوب را بازی می کند. قابل توجه نیز هست که در سالهای اخیر بویژه در دوران که هجوم به درخواستهای کارگری افزایش یافته و در سطح سیاسی حزب بزرگی در اپوزیسیون وجود ندارد اتراسانی به اتحادیه ها تمایل میشود. اینها دیگر نمی توانند بگویند برای این یا آن موضوع سیاسی شان حزب مستعد است (حتی در مورد حزب سوسیال دمکرات آلمان) و در این زمینه نمی توانند اترانه دهند (۳). موقعیت طوری است که هر جا اپوزیسیون حرف صوشری زده رهبران اتحادیه جا زده اند و حتی در مقابل یکسری از تصرفه های کارفرمایان هم مجبور به ایستادگی شدند، اما از فراخوان برای اقدام بیگ اعتصاب موثر سرپیچی کرده اند. چرا که آنها همواره از تلاش بسیج کننده ترس داشته و دارند. چه رسد به اینکه فراخوان به اعتصاب بوی سیاسی هم بدهند. بویژه در تابستان ۱۹۹۳ که وضع کاملاً فوق العاده ای برای یک اعتصاب فراهم بود و اگر اوضاع بهمان صورت پیش میرفت، یعنی اعتصاب سراسری سازماندهی میشد دیگر هیچ کس نمی توانست از جنبه های حقوقی قضیه ستوالی داشته باشد. کسی هم نمی توانست تحریم کند. رهبران اتحادیه های کارگری چشم فرو بستند و بنحو خطرناکی اقدام متقابل در مقابل دولت و کارفرمایان را عقیم گذاروند و این وضعیت به ضرر نیروی کارگری تمام شد.

۷- اتحادیه های کارگری آلمان چندین سال است که بتدریج از میزان

نفرودشان کاسته میشود و اعضای خود را از دست میدهند. به دلایل زیر:

الف - در سالهای قبل رهبری اتحادیه قبل از همه حول وحوش تعرفه کار مثل همیشه جانماز پهن کرده و هیچ بسیج باینداری از اعضایش را پیش نبرده است. آنها نگاه می کنند اگر مبارزه بخواهد دامنه وسیع بگیرد، مبارزه را با سازششان در هم می شکنند. هر چند که آشکارا منصفانه و عادلانه هم باشد. همه اعضای اتحادیه هم در چنین حالتی به نتایج کار عادت کرده اند. روشن است که قراردادهای تعیین شده و مقرر گردیده بدون آنکه جز رهبران اتحادیه هادستی در آن داشته باشند و در این حالت خودشان را نمی توانند جنی بگیرند و نمی توانند ارزش مفهوم اعتصابات اخطار آمیز را در نفس حفظ نمایند. چرا که عملاً نقش سیاهی لشکر را برای رهبران اتحادیه بازی می کنند و نمی خواهند مثل چراغی در هست این آقایان روشن و دوباره خاموش شوند. به این دلیل امروزه تعداد زیادی از صفوف اتحادیه ها جدا میشوند. از اتحادیه فلز امروزه تقریباً ۲۰۰۰۰ هر ماه و از اتحادیه عمومی حمل و نقل بیشتر از ۱۰۰۰۰ نفر هر ماه کناره گیری میکنند و مشکلات و تغییرات درونی اتحادیه افزایش می یابد.

ب - در این رابطه یک بحران عمومی عدم اعتماد هم مطرح هست. زیرا اینجا و آنجا صحبت میشود که چقدر رهبران اتحادیه ها حقوق بالا دریافت می کنند! مثلاً وقتی رئیس اتحادیه فلز کلران ۲۳۰۰۰ مارک در ماه دریافت می کند هیچ عضو اتحادیه نمی تواند با حقوق ۴۰۰۰ مارک (بدون احتساب مالیات) نسبت به این موضوع بی تفاوت بماند و اعتقاد خود را به رهبران اتحادیه حفظ کند. وقتی یکی از گردانندگان اتحادیه عمومی حمل و نقل جدا شد، در تصفیه حساب ۲۳۰۰۰ مارک بچیپ زد. در این شرایط برای یک کارگر خیلی دشوار است که حق عضویت به اتحادیه بپردازد.

ث - روی گردانی از احزاب

آیا سوسیالیسم ممکن است ؟

امروز با یقین می‌توان گفت باید جنگید چرا که سوسیالیسم ممکن است .

د - کوهی

زیر نویسها:

* نوزائی در جزوه اش مارکسیسم عامیانه را مورد نقد قرار داده است و به سبک «متخصصین بحران» امثال روبرت کورتس که امروزه در کشورهای صنعتی پیشرفته متأثر از بحران رو به نزاید اقتصادی به صرافت نئی کارل مارکس در لفاظی ای مارکسیستی پر آمده اند، میکوشد تا بحران تئوری ارزش نقد مارکسیستی بر سرمایه را اثبات نماید.

** کائوتسکی در «سوسیالیسم و مشاغل آزاد» چنین تخریبی از طبقه متوسط ارائه میدهد:

«طبقه متوسط جدید از فریبختگان پیدای می شود که بخشی از آن زاده نیازهای شیوه تولید سرمایه داری است و بخشی دیگر زاده محور بهره برداریهای کوچک این طبقه متوسط همواره بر تمدن و اهمیت نسبت به خرده بورژوازی افزوده می شود اما بیش از پیش بر اثر عرضه روزافزون نیروی کار تضعیف می گردد و در نتیجه ناراضی‌اش همواره شدت می یابد . . .» او اضافه میکند:

«دموکراسی سیاسی اگر با مهارت به کار بسته شده می تواند به نظامی مبتنی بر منافع اجتماعی تبدیل شود. چرا که حزب نماینده طبقه پرولتاریا ضمن جلب بخش از طبقه متوسط به سوی خود استفاده از ناخشنودی این طبقه در برابر خطر تبدیل شدنش به پرولتاریا می تواند در مجلس اکثریت بنسب آورد و دولت موجود را وادار کند که به ملی کردن صنایع بدون توسل به خونریزی بپردازد.»

*** سن سیمون نمونه بارزی از سوسیالیسم تغیلی قبل از مارکس واز پرولتاریا را در نوشته های خود وارد می کند. به تعبیر او پرولتاریا طبقه ای است که برای بهتر شدن وضع اش و برپای شرکت در رشد فرهنگی بایستی انتقادهای اجتماعی مترقی داشته باشد.

و اتحادیه ها دارد به مثابه بخشی از سنت شکنی در این جامعه تبدیل میشود.

۸- در اتحادیه کارگران آلمان یک طیف بندی وجود دارد. چیزی که در اتحادیه های مجزا کاملاً بی چشم میخورد. اتحادیه های مخصوصاً دست راستی وجود دارند که شدیداً در سیستم حل شده اند و بندرت در موقعیت مخالفی قرار میگیرند و غالباً در مقابل بسیج موثر بر علیه کارفرمایان و دولت سکوت می کنند. اتحادیه های شیعی ، کاتولیک ، سرمایه ، اتحادیه معادن و انرژی، اتحادیه راه آهن ... در این زمره اند. از اتحادیه هایی که میشود گفت هنوز در موقعیتی قرار دارند که اگر بخواهند میتوانند یک قدرت مقابل را نمایش دهند میشود از اتحادیه فلز، اتحادیه بیمه ، بانکها و . . . نام برد. با وجودیکه روی گردانی از اتحادیه ها افزایش می یابد اما اینها در مقایسه عددی هنوز از قوی ترین اتحادیه ها در اروپا هستند البته سلسله قراردادهای صنعت فلز نقش زیادی در این رابطه بازی می کنند.

با این ملاحظات برای آشنایی با اتحادیه سندیکاهاى آلمان DGB مطلبی تحت عنوان «جنبش سندیکالیستی آلمان ، تاریخچه مختصر ، عملکرد و برنامه از زبان رابیان» از درون جزوات «اطلاع» (۴) انتخاب و ترجمه شده که در همین شماره از نشریه بچاپ رسیده است . این مطلب قبل از فروپاشی بلوک شرق و بالطبع قبل از وحدت در آلمان نگارش یافته و تغییر و تحولات از آن پس را شامل نمی شود.

د - کوهی

ملاحظاتى

بر ماهیت و جهت گیری

سیاسی اتحادیه ...

زیر نویس ها:

(۱) رجوع شود به منابع زیر :
- کارل مارکس : - فقر فلسف

- مزد ، بهاء ، سود

- روزالوکزامبورگ : - رفعم

اجتماعی یا انقلاب - اغتصاب

توده ای، احزاب ، اتحادیه ها

- لنین : - چه باید کرد -

بیماری چپ روی کودکی در کمونیسم

- تروتسکی : - کمونیسم یا

سندیکالیسم - اتحادیه ها در انگلستان

- اتحادیه ها در عصر تسلط انحصارات

(۲) سنتاً اتحادیه ها با سوسیال دمکراتها

رابطه خوبی داشته اند.

(۳) شاید بعنوان اکثریتا بر شود از حزب

سوسیالیسم دمکراتیک نام برد) به لحاظ

نفوذ و مواضع کارگری ، با جناحهای چپ

درون این حزب . اما اتحادیه از حمایت

سریاز می زند.

(۴) «اطلاع» از سری انتشارات انستیتیوی

اتحادیه های کشورهای اروپائی می باشد که

در اکتبر ۱۹۸۲ به چاپ رسیده است. سلسله

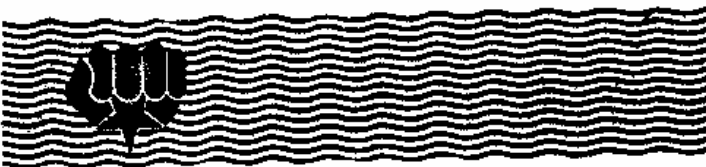
جزوات اطلاع میکوشد، اطلاعات جمع آوری

شده خود را همزمان برای این انستیتو

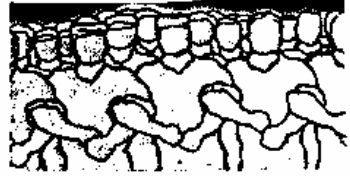
بعنوان کار پایه آموزش اتحادیه ها منتشر

نماید. سردبیر این جزوات «گوتتریکه» می

باشد.



جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه



جنبش اتحادیه ای در جمهوری فدرال آلمان : اتحادیه سندیکاهای آلمان (DGB)

زمینه تاریخی :

اتحادیه سندیکاهای آلمان DGB

در سال ۱۹۴۹ تأسیس شده است. اولین اتحاد سندیکالیستی یک صد سال قبل از آن بوقوع پیوست ، یعنی از سالهای ۱۸۴۰ به بعد.

بدنبال سالهای ۱۸۴۰ در بعضی از شهرهای آلمان انجمن های آموزش کارگران تشکیل شدند. سندیکاهای در این زمان خودشان ممنوع بودند، وقایع انقلابی سالهای ۴۹-۱۸۴۸ موجبات تشکیل سازمانهای کارگری فرا منطقه ای و سازمانهای کارگران صنایع دستی نظیر «سازمان برادری کارگران» که مطالبات نظیر حمایت دولتی از تعاونیهای تولیدی و کمک هزینه اجتماعی و منجمله درخواست نظیر ۱۰ ساعت کار در روز داشتند، فراهم آورد.

اولین سندیکاهای ملی بوسیله کارگران چاپخانه های کتاب و کارگران کارخانه های سیگار برگ تشکیل شدند. هنگامیکه انقلاب نافرجام مانند سازمانهای کارگری مجدها ممنوع گردیدند. حق اشتغال برای سندیکاهای در قانون مشاغل در سال ۱۸۶۹ در نظر گرفته شد، اگر چه در این رابطه محدودیتهایی نیز موجود بود. تعیین حقوق و شرایط کار همچنان در صنایع پیرامون تعرفه کاریین کارگران و کارفرمایان مقرر می گردید.

با وجود این مقاصد دولتی و کارفرمایان همچنان در مقابل توسعه جنبش سندیکالیستی سنگ انلازی می نمودند.

سندیکاهای بعنوان سازمانهای شغلی تأسیس می گردیدند. بطور مثال سندیکای کارگران سیگار برگ سازی ، سندیکای چاپ کتاب ، سندیکای خیاطان . که مشابه ارگانی برای حمایت و مبارزه کارگران بودند.

۱۸۷۸ در مجلس رایسی با اکثریت آراء به اصطلاح «قانون سوسیالیستها» به تصویب رسید، قانونی که بواسطه آن می بایست در مورد جنبش کارگری آلمان تصمیم قطعی گرفته می شد. متنوعیت اکثر سندیکاهای پس از به اجرا در آوردن قانون مزبور تنها توانست بطور صریح از تکامل جنبش کارگری جلوگیری بعمل آورد. تلاش برای متوقف ساختن آهنگ رو به رشد حس همبستگی میان کارگران با به اجرا در آوردن بیمه دولتی برای بیماران ، سالمندان ، بیمه دولتی برای حوادث و از کار افتادگان ، نافرجام ماند. اعضای سندیکاهای با تشکیل انجمنهای پرورششی آموزشی و تخصصی بزودی دوباره یکدیگر را ملاقات می کردند. بسیاری از آنان با توجه به قانون تصویب شده کار خود را از دست داده و اخراج شدند.

تکامل توانمند اقتصادی و صنعتی در طول یک دهه شرایط مناسبی را برای توسعه انجمن آور سندیکاهای فراهم گردانید. کمیسیون عمومی سندیکاهای آلمان در سال ۱۸۹۰ بعنوان شقی برای شمامی سندیکاهای سوسیال دمکراتیک پیرامونی تشکیل گردید. چندین سال پس از آن اتحادیه کل سندیکاهای مسیحی آلمان بعنوان رأس سازمانی سندیکاهای مسیحی تأسیس شد.

از سال ۱۸۶۸ به بعد انجمن سندیکالیستی «هیریش دنکرشن» نوعی از سندیکاهای زود که با وجود این میزان نفوذش محدود ماند، اعلام موجودیت نمود. سیر متفاوت در جنبش سندیکالیستی قبل از هر چیز ناشی از جهان بینی متفاوت و سیاست اجتماعی متفاوت سندیکاهای بود.

با وقوع جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ سندیکاهای قدرت قابل ملاحظه ای کسب نمودند. تعداد اعضای سندیکاهای برای سندیکاهای آزاد (سوسیال دمکراتیک) به ۲۵۰۰۰۰۰ ، برای سندیکاهای مسیحی به ۳۴۰۰۰۰ و برای انجمنهای شغلی لیبرالها به ۱۰۵۰۰۰۰ نفر رسید. با وجود چنین قدرتی هنوز اما از به رسمیت شناخته شدن رسمی و حقوق مساوی آنها معنایه گردید.

در سال ۱۹۱۶ سندیکاهای از ناحیه دولت و ۱۹۱۸ برای اولین بار از ناحیه کارفرمایان به رسمیت شناخته شده و دارای حقوق مساوی گردیدند. در سال ۱۹۲۰ شوراهای کارخانه ، بعنوان منافع منافع کارگران در کارخانه ها قانونا به رسمیت شناخته شدند.

پس از جنگ سندیکاهای بطور صریح شاهد افزایش فزاینده تعداد اعضای خود بودند. اتحادیه های مرکزی از نو تنظیم گردیدند: در سال ۱۹۱۹ بجای کمیسیون عمومی سنیکا «اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان» تشکیل گردید (ADGB) اتحاد عمومی سندیکاهای آلمان مدت زمانی کوتاه پس از آن با سندیکاهایی که از نظر سیاسی به او نزدیک بود نظیر اتحادیه عمومی آزاد کارمندان (AFA) و اتحادیه عمومی کارمندان رسمی دولت آلمان یک معاهده سازمانی بست . اتحادیه کل سندیکاهای مسیحی با «اتحادیه کل سندیکای کارمندان آلمان» و اتحادیه کل کارمندان رسمی دولت آلمان «اتحادیه سندیکاهای آلمان» را بنا نهادند. سومین مرکز اتحادیه سندیکالیستی «کمیته سندیکای اتحادیه کارگران - کارمندان و کارمندان رسمی دولتی آلمان» بود که شامل انجمن های شغلی و «اتحادیه سندیکای کارمندان» (GDA) بود.

البته هنوز تنظیم تنگاتنگ جهان بینی بین سندیکاهای متفک شده از یکدیگر ره می گردید، اما در مسائل اساسی بنهوت اختلافاتی موجود بود. قراردادهای تعرفه کار غالباً بطور مشترک بسته می شدند.

پس از ۱۹۱۸ در میان تقاضا برای ملی کردن بسیار زیاد بود و با وجود تشکیل یک کمیسیون ملی کردن و تنظیم یک پیش نویس قانون هیچ نتیجه عملی حاصل نشد. اتحادیه عمومی سندیکاهای آلمان آماده نبود که از نظم پارلمنتاریستی دمکراتیک کناره گیری کند، حتی زمانی که هدف در دست همچنان سوسیالیسم بود.

وقتی که این نظم بوسیله کودتای کاپ در ماه مارس ۱۹۲۰ در معرض خطر قرار گرفت ، سندیکاهای قوی ترین سلاح مبارزاتی خویش ، اشتصاب سیاسی را به

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

میدان آوردند. از این اعتصاب بود که می بایستی تدریجی می شد، چرا که در نتیجه ظرف مدت ۵ روز کودتا شکست خورد. پس از آن موقعیت دشوار اقتصادی و پایین آمدن ارزش پول اتحادیه ها را وادار نمود که مجددا توجه خود را بطور جدی به کار سازمانی معطوف دارند. ترم اقتصادی در سال ۱۹۲۲ بیانگر این موضوع بود که سندیکاها در جمهوری وایم فاقد موقعیتی بودند که در حوزه اقتصاد سیاسی تصمیمات را تحت تاثیر قرار دهند. اما آنها در مقابل وسایل و راههای تغییر این موقعیت به چاره اندیشی پرداختند. گمان میرفت اقتصاد دموکراتیک بهترین موقعیت را در اختیار ایشان می گذارد اما پدیناری بحران اقتصادی در دهه ۲۰ در سطح جهان بر این ترم خط بطلان کشید. سندیکاها قبل از اینکه بر یک سری دست آوردهای قابل توجه سیاسی - اجتماعی دست یازند، از جمله مرحله اجرا در آوردن قانون دادگاه کار، شناسایی قانون بیمه حقوق بیکاری و قانون تامین کار. اما در مقابل بحران اقتصادی و شمار روزافزون بیکاری قدرت خود را از دست دادند. در حوزه های متعدد اقتصادی بیش از ۵۰٪ اعضای اتحادیه ها بیکار شدند. بسیاری کار نیمه رقت انجام میدادند و اکثر رهبران صاحب منصب سندیکاها بدون هیچ ابائی از مقاومت جدی در مقابل ناسیونال سوسیالیسم سرباز زدند و هراس خود را از وقوع یک جنگ داخلی آشکار نمودند.

تروم بعضی از رهبران اتحادیه ها که بدنبال فعالیت سندیکالیستی در چهارچوب یک رژیم ناسیونال - سوسیالیستی بودند با اشغال دفاتر اتحادیه ها و دستگیری بسیاری از صاحب منصبان اتحادیه در ۲ ماه مه ۱۹۳۲ بطور قطعی در هم شکسته شد.

با درهم شکسته شدن سندیکاها ADGB و انحلال دیگر سندیکاها بوسیله نازی ها ، در آلمان دیگر جنبش سندیکالیستی دموکراتیکی وجود نداشت . بدین ترتیب بسیاری از اعضای

سندیکاها بر علیه سیاست نازیستی دست به مقاومت زدند، که در نتیجه مورد تعقیب ، زندانی و محکوم گردیدند. بسیاری نیز جان باختند و برخی موفق شدند به خارج از کشور مهاجرت نمایند. جان هزاران سندیکالیست در خطر قرار گرفت و عده ای از آنها در جریان تدارک قیام بر علیه هیتلر در ۲۰ یونی ۱۹۴۴ بجزه اعدام سپرده شدند و رژیم نازی گر چه در سال ۱۹۴۵ در هم شکسته شد اما توانست طی ۱۲ سال حاکمیت سرور و خفقان زمینه های تفکر پیرامون جنبش سندیکالیستی را از بین ببرد.

احیاء مجدد سندیکاها کاری بی دشوار می نمود. نیروهای اشغالگر غربی تنها با تشکیل سندیکاهای منطقه ای موافق بودند. با این وجود نتوانستند جلوی تکامل سندیکاها را سد نمایند.

در آپریل ۱۹۴۸ «اتحادیه سندیکاها آلمان» DGB در مناطق تحت اشغال انگلیسی ها تاسیس گردید و در مناطق تحت اشغال فرانسویها و آمریکائیا مرکزیت تشکیلات در سطح کشوری تشکیل گردید. در مناطق تحت اشغال نیروهای شوروی «اتحادیه سندیکاها آزاد آلمان» FDGB خیلی سریع تحت نفوذ کمونیستها قرار گرفت و سپس بصورت زائده سیاسی «حزب متحد سوسیالیستهای آلمان» (SED) در آمد. به همین دلیل سندیکاها در سال ۱۹۴۸ در برلین دچار انشعاب شدند

از آغاز تمامی سندیکاها متفق القول بودند که جهان پیشی های منفک کننده به گذشته تعلق دارند و تشکیلات نوین بایستی اتحاد سندیکالیستی بدون وابستگی به احزاب باشد و بعنوان پرنسپس سازمانی بخش صنعت یک کارخانه جایگزین اتحادیه شغلی بگردد.

در سال ۱۹۴۵ اما سندیکاها با معضلات جدیدی مواجه گردیدند که حل آنها مشکل می نمود. ارتباطات قطع گردیده بود و تامین منظم مواد غذایی ممکن نبود. نیروهای فاتح در جنگ مثل دوران نازیسم سیاست عدم پرداخت دستمزدها را دنبال می

کردند و از فعالیت سندیکالیستی در این حوزه ممانعت بعمل می آوردند.

۱۳ اکتبر ۱۹۴۹ در مونیخ اتحادیه سندیکاها در سه منطقه تحت اشغال نیروهای غربی تحت عنوان «اتحادیه سندیکاها آلمان» DGB متحد شدند.

اهداف و وظایف اتحادیه ها:

اتحادیه سندیکاها آلمان بعنوان سقف سازمانی ۱۷ سندیکا که در آن متحد گردیده اند می باشد. این وحدت ، منافع مشترک سندیکاها را در حوزه های عام سیاست سندیکالیستی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی تامین می کند. اتحادیه ها و سندیکاها دموکراتیک سازماندهی شده اند و مستقل از رژیم ، احزاب ، موسسات مذهبی ، مدیریت و کارفرماها می باشند. این استقلال از احزاب اما به مفهوم بی تفاوتی سیاسی نباید تعبیر گردد. چرا که بایستی نمایندگی منافع تمامی کارگران را نه فقط در مقابل کارفرمایان بلکه همچنین در مقابل پارلمان ، مدیریت و دیگر موسسات اجتماعی (موسساتی که تصمیمات اساسی را پیرامون زندگی و شرایط کار شاغلین وابسته را می گیرند) برعهده داشته باشند. در اهداف عمومی نیز موظفند برای تامین و گسترش حقوق اجتماعی دولتی مبارزه را پیش ببرند و موجدیات دموکراتیزه تر شدن اقتصاد، دولت و جامعه را فراهم نمایند. خلاصه شده از ماده ۲۰ بند ۴ قانون اساسی .

اتحادیه در کنار وظایف سیاسی اش، یکسری وظایف سازمانی ، نظیر آموزش مقدماتی و عالی اعضاء و فعالینش. ایجاد اداره جات حقوقی، کار علمی و هماهنگی فعالیت سندیکالیستی را نیز دارا می باشد. اهداف و وظایفی که در اسامنامه تعیین گردیده بوسیله برنامه اصلی و یک برنامه عمل تکمیل گردیده اند که بطور کلی دیگر اصول مرادف سندیکالیستی را عرضه می کنند.

عضویت سندیکالیستی

الف - شمار نیروی کار
در جمهوری فدرال آلمان شمار

جنبش سندیکالیستی آلمان -

تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

- اتحادیه چوب و مواد مصنوعی
- اتحادیه هنر
- اتحادیه چرم
- اتحادیه صنعتی فلز
- اتحادیه تغذیه - مصرف - رستورانها
- اتحادیه خدمات عمومی - ترانسپورت و حمل و نقل
- اتحادیه پلیس
- اتحادیه پست آلمان
- اتحادیه نساجی - لباس

این اتحادیه ها نظر به شمار اعضایشان با یکدیگر تفاوت دارند. سه سازمان اتحادیه ای از این ۱۷ سازمان یعنی اتحادیه احداث باغات ، کشاورزی و جنگلداری ، اتحادیه هنر و اتحادیه چرم هر کدام در حدود ۵۰ هزار نفر عضو دارند. اتحادیه خدمات عمومی ، حمل و نقل و ترانسپورت بیش از ۱ میلیون عضو دارد. اتحادیه صنعتی فلزکاران با بیش از ۲/۵ میلیون عضو بزرگترین اتحادیه در DGB می باشد. یعنی یک سوم تمامی اعضای که در DGB متشکل شده اند.

جدول زیر نشان دهنده موقعیت اعضا در DGB به حسب سازمان اتحادیه ای و گروه های شغلی آکارگران ، کارمندان و کارکنان رسمی دولت ۱ در اواخر سال ۱۹۸۴ می باشد. ۲۲ →

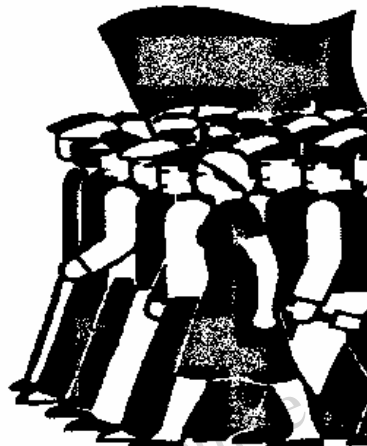
۱- ارتباط بین اتحادیه سندیکاهای آلمان و اتحادیه های متشکل شده در آن :

اتحادیه های متشکل شده در DGB دارای اساننامه های متوسطه به نودشان می باشند. اتحادیه های عضو در سیاست مالی و حقوقی خود مختار می باشند. شرط عضویت یک اتحادیه در DGB پذیرش و رعایت نمودن اساننامه اتحادیه می باشد.

۲- ساخت و ارگانهای DGB

ف - اساس ساختار بندی : اتحادیه سندیکاهای آلمان به لحاظ منطقه ای شامل جمهوری فدرال آلمان به ضمام برلین غربی می باشد. بعضی از حادیه ها بر اساس پرنسپب اتحادیه های شعبی تشکیل شده اند یعنی «یک

سطح منطقه است. در سطح کارخانه و شرکتها «شورای کارخانه» و «هیئت معتمدین» بصورت دوفرم نمایندگی کارگران موجود می باشند. هنگامیکه شورای کارخانه ارگان نمایندگی جمیع کارگران است ، پس افراد مورد اطمینان فقط از طریق متشکل شدگان سندیکایی انتخاب می گردند. عملکرد شورای کارخانه مرکب از نماینده کارگران توسط نظام نامه کارخانه تعیین می شود. تشکیل شورای کارخانه ها در تمامی کارخانه ها و شرکتها قابل پیگیری می باشد، هیئت اعضای اتحادیه ها بر عکس فقط در محدوده اعضای اتحادیه ها و شرکتها و کارخانه ها انتخاب و بدین منظور منافع متافع اتحادیه های یک بخش و اعضای آن در کارخانه می باشند و همزمان در محدوده پرسنل کار آگاهگرانه سندیکالیستی عملکرد دارند.



در بخش خدمات عمومی نمایندگی منافع کارگران نیز به همین نحو عملی می گردد. عملکرد شورای پرسنل تشکیل شده در این بخش بر طبق قانون شورای پرسنل می باشد.

۳- ارگانها

کنگره اتحادیه ، کمیته اتحادیه ، هیئت مدیره اتحادیه و کمیسیون رسیدگی و تجدید نظر ارگانهای اتحادیه می باشند.

کنگره اتحادیه ۴ عالی ترین ارگان اتحادیه هر ۴ سال یکبار - به غیر از کنگره های ویژه - و از نمایندگان اتحادیه ها تشکیل می گردد.

تعداد نمایندگان هر اتحادیه به تعداد اعضای هر اتحادیه بستگی دارد که حق عضویت آنان به اتحادیه پرداخت شده است . در کنگره اتحادیه اعضای کمیته اتحادیه ، هیئت مدیریت اتحادیه ، کمیسیون رسیدگی و تجدید نظر ، دبیران کل حوزه های استان اتحادیه و هر سه نماینده گروه های فردی (مستخدمین ، کارگران ، کارمندان رسمی دولت ، زنان ، جوانان با وای مشورتی شرکت می نمایند.

وظایف کنگره اتحادیه تعیین ←

کارخانه - یک اتحادیه «. این اتحادیه ها کارگران ، مستخدمین و در صورت موجود بودن همچنین کارمندان رسمی دولت را در یک حوزه معین سازماندهی می نمایند. برعکس اتحادیه های شغلی در اینجا روی منافع عمومی و اتحاد متشکمه تر کاری تاکید می گردد.

ب - حوزه کار سازمان اتحادیه ای :

سوازی با ساختمان دولتی جمهوری فدرال آلمان ، ساختمان DGB نیز در سه حوزه تقسیم بندی شده است: شامل هر حوزه ایالت ، حوزه استان و حوزه بخش .

اتحادیه سندیکاهای آلمان در ۹ حوزه استان تشکیل شده است :

بادن و تم برگ ، بایرن ، برلین ، هسن ، نیدرزاکسن (بائنضام برمن) نوردمارک ، نورد هاین رست فالن ، راین لندفالتر و زارلند. سرز کار حوزه استانها مشابه با استانهای کشوری است.

DGB در حوزه سیاسی بخش فعالیت دارد. در این چارچوب DGB در بخش های مختلف می توانند کارتهای منطقه ای تشکیل دهند که بیانگر طرح زیر بنای سازمانی تمامی اعضای DGB در

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

دستروان عمل سیاست اتحادیه می باشد، همچنین تصمیم گیری در مورد برنامه اساسنامه و قطعنامه های ارائه شده به کنگره اتحادیه و انتخاب اعضای هیئت اجرایی هیئت مدیره و کمیسیون رسیدگی و تجدید نظر می باشد. قطعنامه ها توسط هیأت مدیریت اتحادیه، مدیریت اتحادیه، مدیران حوزه استان اتحادیه و گروه های فردی می توانند به کنگره ارائه شوند.

عالی ترین ارگان بین کنگره های اتحادیه، کمیته اتحادیه می باشد که از ۱۳۵ عضو تشکیل شده است، ۲۶ عضو از هیئت مدیره اتحادیه می باشند، ۱۰۰ نفر شامل نمایندگان اصلی هر اتحادیه (هر اتحادیه ۲ نماینده اصلی دارد) می باشند و ۹ نفر بقیه دبیران کلی حوزه های استان اتحادیه هستند.

کمیته اتحادیه به طور منظم هر سه ماه یکبار تشکیل جلسه می دهد. وظایف کمیته اتحادیه بدین قرار می باشد: صوضح گیری پیرامون مسائل سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه، تصمیم گیری پیرامون بودجه اتحادیه، تصمیم گیری پیرامون کاربرد مقتضی صندوق همبستگی و همچنین تصمیم گیری پیرامون پذیرش یا عدم پذیرش یک اتحادیه.

هیئت مدیره اتحادیه با شرکت دبیران کل ۱۷ اتحادیه و هیئت اجرایی و همچنین با شرکت دبیر کل DGB و ۲ معاون دبیر کل و ۶ عضو بعدی تشکیل جلسه میدهد.

برای انجام وظایف ضروری اتحادیه مدیریت ریاست اتحادیه با تشکیل نشست در دوسلدورف، ۹ حوزه کمیسیون گرداننده، اعضای هیئت اجرایی هیئت مدیره در مجموع با ۲۲ بخش به علاوه پست های ارتباطی در بین دفتر حقوقی اتحادیه DGB در کاسل را فرا می خواند.

هیئت مدیره هر یکماه یکبار تشکیل جلسه می دهد. وظایف هیئت مدیره برقرار زیر می باشد.

پیشبرد وظایف و قرارد های سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه برگرفته از آئین نامه و

مصوبات ارگانها، توجه به این امر که آئین نامه بایستی مراعات گردد و پیشبرد یک همکاری مشترک شرش از اعتماد در اتحادیه، تدبیر مقدماتی و پیشبرنده در مورد رعایت حق اعتراض، حدود و نفوذ پرسنل و تعیین عیالیت و درآمد های نسبی موسسات اتحادیه، فراخوان کنگره اتحادیه، ابلاغ پیشنهادات کنفرانس حوزه استان اتحادیه برای انتخاب دبیران کل حوزه های استان و اعضای هر دو اداره اصلی اعضای هیئت رئیسه حوزه استان اتحادیه، در نشست های کمیته ریاست اتحادیه، دبیران حوزه های استان بر طبق آئین نامه یا رای مشورتی شرکت می نمایند.

سه تن از اعضای حاضر کمیسیون رسیدگی و تجدید نظر که منتخب کنگره می باشند موظف به نظارت بر اداره صندوق اتحادیه و حساب سالانه بوده و بایستی گزارش به کنگره بدهند.

حق عضویت و امور مالی

برای تأمین مالی DGB، اتحادیه های عضو بایستی ۱۲٪ از حق عضویت جمع آوری شده خوش را به اتحادیه بپردازند. برای اقدامات کمکی و تأمین مالی آکسیون های ویژه اتحادیه ای یک صندوق همبستگی وجود دارد که هر عضو بایستی هر فصل (۹ ماه) ۳۰٪ مارک آلمان به این صندوق پرداخت نماید.

حق عضویت سندیکای عضو متفاوت می باشد. اکثر سندیکاهای بطور عمومی ۱٪ حقوق ماهیانه اعضاء خوش را میزان حق عضویت تعیین نموده اند. در سال های گذشته مداوما بیشتر سیستم پرداخت به اجرا در آمده است که بوسیله اعضای اتحادیه ها بهتر گردیده است. برنامه و سیاست:

DGB در کنگره موسس خوش در سال ۱۹۴۹ اصولی را برای یک «نظم اقتصادی که در آن نابرابری اجتماعی و فقر اقتصادی مرتفع گردد و سرجبات مالی زندگی و کار برای هر درخواست کننده کار تضمین باشد» تصویب رساند.

طرح های نظم نوین اقتصادی اتحادیه ها با

اولین رؤس فدرال آلمان به زحمت خوانائی پانت. DGB و اتحادیه های عضو فقط با بکارگیری تمام توان توانستند موفق شوند که، حق هیاری تاکنونی در صنایع فولاد و آهن را تثبیت و این حق را به معادن استخراج ذغال سنگ تعمیم دهند.

به هنگام مباحثات پیرامون نظامنامه کارخانه و حق نمایندگی پرسنل در سال ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ و دیگر سالها که می بایستی حقوق و وظایف شاغلین و نمایندگان آنان در کارخانه ها و خدمات عمومی معین می گردید، اتحادیه ها با تقاضاهایشان برای گسترده ترین حقوق جهت حق نمایندگی با مقاومت شدیدی روبرو شدند، اما آنان در اوتل و اواسط دهه پنجاه به این امر واقف گردیدند که تغییر ساختمان بندی اقتصادی و اجتماعی موجود با توجه به تناسب قوای اقتصادی و سیاسی مسلط بر جامعه غیر ممکن می باشد. بدین منظور DGB نیروی خود را دوباره بر روی مسائل اجتماعی و مسائل سیاست تعرفه قرارداد کار متمرکز نمود.

با تصویب اولین برنامه عمل در سال ۱۹۵۵ بر فعالیت سندیکائی تأکید گردید. مبارزه برای تحقق درخواست های این برنامه نظیر ۵ روز کار در هفته یا ۴۰ ساعت کار، افزایش حقوق، تأمین اجتماعی وسیعتر، توانست نتایج قابل توجهی در پی داشته باشد.

در کنگره های اتحادیه DGB در سالهای ۱۹۶۵، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ برنامه عمل نوین مورد پذیرش قرار گرفت. در آخرین برنامه عمل تدوین شده در سال ۱۹۷۹ درخواست های زیر معین گردید: اتحادیه سندیکالیستی آلمان و دیگر اتحادیه های متشکل شده در آن برای تحکیم و گسترش حقوق اجتماعی دولتی و دمکراتیزه نمودن بیشتر اقتصاد، دولت و جامعه تلاش می ورزند. آنها بر علیه زیاده طلبی های کارفرمایان مبارزه می کنند و از مبنای دمکراسی در مقابل حلات افراطیون سیاسی راست و چپ دفاع می نمایند.

پیشبرد درخواست های این برنامه

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

عمل نقشی اساسی برای گسترش و تحکیم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دموکراسی بازی می کند.

این درخواستها بقرار زیر می باشند:

- حق کار و تضمین شغلی
- تعمیم استقلال پیرامون تعرفه کار
- کاهش ساعات کار و افزایش مرخصی
- افزایش حقوق و دستمزد
- تقسیم عادلانه ثروت
- بهبود سیاست مالی و مالیاتی
- کار منصفانه انسانی
- افزایش تامین اجتماعی
- تامین بهتر سالمندان
- تکامل حقوق کار و خدمت
- همیاری بیشتر
- تسهیل ارتباط جمعی غیر وابسته
- شانس مساوی برخورداری از دوره و آموزش شغل بهتر

- حق اجتماعی زمین و آب
- حفاظت از محیط زیست
- تامین انرژی مطمئن

برنامه عمل اتحادیه سندیکاهای آلمان بعنوان اهداف کوتاه مدت معین شده است. مفاهیم اساسی سازمانی و اهداف دوازده مدت برعکس در برنامه عمومی اساسی فرموله شده است. اصول اساسی بدو معین شده در سال ۱۹۴۹، بوسیله یک برنامه عمومی اساسی جدید تغییر داده شده و تکمیل گردیده است که تا سال ۱۹۸۱ دارای اعتبار بوده است.

با توجه به تغییراتی که در عرصه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و علم تکنولوژیک در این مدت بوجود آمد، در کنگره فوق العاده در ماه مارس ۱۹۸۱ یک برنامه عمومی جدید بتصویب رسید. اما برنامه جدید عمومی مسخ کننده برنامه ۱۹۶۳ نبود. برعکس تایید کننده کارآیی اصول اساسی و اهداف سنتی اتحادیه ها بود. برنامه نوین تکمیل گر برنامه قدیمی است.

در برنامه نوین نکات اساسی سیاست رفاه آبی معین گردیده است. بنحوی که از نقطه نظر سندیکالیستی می بایستی

تعیین می شد، وظایف اصلی در این میان بازتولید مجدد و تامین اشتغال کامل، درآمد عادلانه و تقسیم عادلانه ثروت، گسترش سیستم تامین اجتماعی و رفاه عمومی و آموزش شغلی.

ضرورت اینکه، دگرگونیهای فنی را از نقطه نظر حقوق اجتماعی تحت کنترل داد، و نگاه نوینی در باره انسانی نمودن کار و حفاظت از محیط زیست را پدید آورد. سیاست انرژی و سیاست احداث اماکن اجتماعی (ساختمان سازی یا پرودجه دولتی، با قیمت ارزان و قرار دادن آنها در اختیار افراد کم درآمد - م) از اهمیت اساسی روزافزونی در فعالیت جاری برخوردار هستند.

کانالورگ درخواستها بعنوان مقدمه ای تصویر گردید که در آن خوه یابی سندیکا و نقش آن در جامعه و دولت توصیف شد. ضمناً DGB خود را پشتیبان و هماینگر دموکراسی پارلمنتاریستی و سیستم چند حزبی می داند. DGB ضمن تاکید جدی بر آزادی جهان بینی، مذهب و سیاست همزمان اما بر حق مقاومت بر علیه استبداد و تلاشهای مرتجعان همچون تمامی کوششهایی که سعی دارند حقوق مدنی را محدود سازند، تاکید می کند.

برنامه عمومی همچنین به اقتصاد بین المللی و همکاری اجتماعی نیز پرداخت. مطلب دیگری که معین شد این بود که، مقدمات برای تکامل بیشتر اقتصادی و اجتماعی، فائق آمدن بر گسترش و تعمیق سیر نزولی عایدات در محدوده و بین پاره ای از کشورها درخواست شده است و برای همکاری اقتصادی کشورها تقویت سازندگی نهادها و یک کنترل دموکراتیک شریکش بایستی بوجود آید.

اتحادیه ها در موسسات بین المللی با پیشبرد اهداف سیاست اجتماعی بطور غیر مستقیم و با حق مساوی کار می نمایند. باز تولید کامل اقتصادی اروپا بایستی عهده دار آماده گی سیاسی باشد، که بر اساس منافع شاغلین و اقتصاد عمومی جهت دار بوده و سیاست اجتماعی معین را متحقق گرداند. در اینجا هسته

اساسی برای کار تنگاتنگ، تماس کشورهای آزاد، کشورهای که در آنها حقوق مدنی دموکراتیک و آزاد و سازمانهای اتحادیه ای غیر وابسته به رسمیت شناخته می شوند است. کشورهایی که نمی توانند این شروط را بر آورده نمایند، اجازه ندارند که در جامعه اروپا مورد پذیرش قرار بگیرند.

DGB تمام نیروی خود را برای ایجاد اقتصاد جهانی بر پایه تفاهم متقابل و حقوق مساوی و نظم اجتماعی بکار می بندد و نسبت به این درخواست یعنی تکامل کشورها بر پایه امنیت و توسعه موقعت صادرات و استحکام قرعه صادراتشان، نظر مساعد دارد. پیرامون عملکرد شرکتهای چند ملیتی، برنامه چنین مقرر داشته است، که عملکرد این شرکتهای بایستی تکامل اقتصادی صنعت و تکامل این کشورها را تحت تاثیر قرار دهد. بدین منظور بایستی سیاست اجرایی این شرکتهای با اهداف اقتصادی، اجتماعی و سیاست اجتماعی و اهداف صنعتی و تکامل این کشورها همخوانی داشته باشد. عکس العمل شرکتهای چند ملیتی بایستی با کنترل موثر بوسیله اتحادیه ها، رژیم ها و نهادهای بین المللی تحت انقیاد قرار بگیرد. قوانین عملکرد ارتباطات بین المللی برای شرکتهای چند ملیتی بایستی با ضمانت حقوق شاغلین و آزادی عملکرد اتحادیه ها تضمین گردد.

مفکره پیرامون تعرفه

یکی از نقاط شغل کار سندیکالیستی، تلاش دائمی برای افزایش سهم شاغلین از تولید اجتماعی با کمک سیاست تعرفه، با افزایش حقوق، کاهش زمان کار و افزایش مرخصی همچون دیگر مسائل نظیر شرایط کار در سقف زمانی معین و شاخه های صنعتی معین است.

با قانون قرارداد تعرفه کار در ۱۹۴۹ آوریل ۱۹۴۹ که در سال ۱۹۵۲ تغییر داده شد یک قرارداد پایه یکسان برای بستن قراردادهای تعرفه کار منعقد گردید، که فی مابین اتحادیه ها و کارفرمایان و در مواردی اتحادیه های مربوط می تواند مورد

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

توافق قرار بگیرد.

خودمختاری در عرصه تعرفه کار این حق را به اتحادیه ها می دهد، که برای پیشبرد خواسته هایشان در باره حقوق و شرایط کار یک مبارزه کاری (اعتصاب) را سازمان دهند. پیشبرندگان سیاست تعرفه اتحادیه ها و کارفرمایان و یا اتحادیه کارفرمایان می باشند. آنان پیمانهای در شاخه های معین صنعت، در باره روابط کار و به همین سان در باره مسائل مربوط به کارخانه و اصول حقوقی کارخانه منعقد می سازند. قراردادهای معین شده در قراردادهای تعرفه بلاواسطه و الزاماً فقط برای اعضای سازمانهایی که پیرامون قراردادها به توافق رسیده اند معتبر می باشد. اتحادیه ها موظفند که در مدت زمان اعتبار یک قرارداد تعرفه کار هیچ گونه تدابیر مبارزاتی بر علیه آنچه در قرارداد معین شده است، سازمان ندهند.

تنها اعضای اتحادیه ها از این حق برخوردار می باشند که مذاکرات پیرامون تعرفه قرارداد کار را پیش ببرند. DGB بعنوان سلف سازمانی دارای حق مذاکره نمی باشد و نمی تواند قراردادهای مربوط به تعرفه کار را منعقد نماید.

قراردادهای تعرفه همچنین می توانند به مسائلی نظیر پرداخت و تامین دوره های آموزشی، زمان کار، مرخصی و پشتیبانی اقتصادی اختصاص پیدا کنند. قراردادهای تعرفه برای کارخانه، بخشها یا ایالت ها و همچنین برای بخشهای عمومی مثل خدمات و ایضا برای کل جمهوری فدرال آلمان منعقد میگردند و اکثر قراردادهای تعرفه در حوزه صنعت در حوزه های بخش مورد مذاکره قرار می گیرند. فقط نسبتاً در پاره ای از شاخه های صنعت مذاکرات تعرفه در حوزه شرکتها قابل پیگیری می باشد.

در سالهای گذشته سندیکاهای عضو DGB بطور عمومی تلاش نمودند که در سرسات همگانی (خدمات عمومی، پست، راه آهن، پلیس و غیره) تقاضاهای همگانی برای تمام آلمان در دوره های

مذاکراتی پیرامون تعرفه کار مطرح سازند. هنگامی که مذاکرات پیرامون تعرفه کار موجبات تنظیم یک قرارداد تعرفه نوین را فراهم نکنند، بلکه نافرمام بمانند، اغلب - قبل از اینکه تدابیر مبارزاتی تدارک دیده شود - یک روند میانجیگری در نظر گرفته شده است. در بسیاری از حوزه ها همان کارفرمایان و اتحادیه ها پیرامون یک معاهده ساده بتوافق می رسند. آنان در نظر می گیرند که برای تسایر حقوق بین کارفرمایان و نمایندگان اتحادیه ها یک دبیرکل بی طرف یک کمیسیون، تلاش نماید. پیشنهاداتی را برای توافق تدارک ببیند که در صورت مورد قبول واقع شدن همچون یک قرارداد تعرفه از اعتبار برخوردار می باشند.

هنگامیکه مذاکرات اصلی و میانجیگرانه موجبات تنظیم یک قرارداد تعرفه نوین نگردند، از طرف شاغلین تنها فقط یک امکان باقی می ماند، یعنی با اقدامات مبارزاتی کار موجبات تنظیم یک قرارداد جدید را فراهم بیاورند. بوسیله اعتصاب، امتناع از کار عمومی برنامه ریزی شده، بوسیله این آخرین و قوی ترین سلاح اتحادیه ها، بایستی کارفرمایان تحت فشار قرار بگیرند، تا بتوان منافع شاغلین را به کرسی نشاند.

حق اعتصاب شاغلین از قشون اساسی نتیجه گیری شده است. این مطلب بنابراین از جنبه دیگر از منع قانونی برگزار مانده است. تصمیم به اعتصاب توسط هیئت رئیسه اتحادیه مربوطه گرفته می شود. بر حسب مقررات هم این تصمیم به اصطلاح برای نظرخواهی از اعضا به رای گذاشته می شود. تصمیم به اعتصاب پس از نظر خواهی به مرحله اجرا در می آید، وقتی که ۷۵٪ اعضای اتحادیه در این نظر خواهی متوقف نمودن کار را تأیید نموده باشند تنها مشروعیتی که بوسیله یک چنین اکثریت فعال بنست آمده باشد می تواند پایه ای برای یک مبارزه کاری تضمین شده ثمر بخش باشد.

در زمان اعتصاب کسانی که در

اعتصاب شرکت می نمایند حقوقی دریافت نمی نمایند. اعضای اتحادیه ها، اعضایی که حداقل سه ماه عضو اتحادیه مربوطه باشند، از اتحادیه خود کمک مالی اعتصاب دریافت می دارند. شاغلین غیر متشکل، در صورتی که اعتصاب نمایند یا اجازه کار نداشته باشند، کمک مالی اعتصاب دریافت نمی نمایند.

رابطه با دیگر اتحادیه ها در جمهوری فدرال آلمان:

به غیر از DGB اتحادیه های دیگر بسیار کمی موجود می باشند. اتحادیه کارکنان بخش دولتی DGB سازمانده کارکنان بخش همگانی می باشند. این اتحادیه ۸۲۰۰۰۰ از این بخش عضو دارد، در حالیکه DGB ۲/۵ میلیون عضو از همین بخش را در خود سازماندهی نموده است (کارکنان بخش دولتی، کارمندان، کارگران) مذاکرات پیرامون تعرفه کار بخصوص توسط اتحادیه خدمات عمومی هدایت می شود. تجارب نشان داده اند که فقط بوسیله تشکلی عمومی از کارگران، کارمندان و کارکنان رسمی دولت می توان به نتایج مثبتی نائل گردید، با توجه به این که کارکنان رسمی دولت حق اعتصاب ندارند.

بنابراین اتحادیه کارکنان رسمی دولت می تواند، با وجود برابری بین این اتحادیه و DGB نه فقط توافق نامه هایی را بعهده بگیرد، که DGB بواسطه قدرت واقعی اش به آنها نائل شده است.

اتحادیه کارمندان آلمان DAG با ۲۸۰۰۰۰ عضو منحصرأ کارمندان را سازماندهی می نماید. تمرکز عضو گیری این اتحادیه در حوزه خدمات مالی می باشد. در پاره ای از شاخه های صنعتی DAG در رقابت با اعضای اتحادیه DGB قرار دارد.

اتحادیه سندیکالیستی مسیحی CGB دارای ۲۴۵۰۰۰ عضو می باشند. این اتحادیه دارای هیچ تاثیر قابل توجه ای بر مذاکرات پیرامون تعرفه کار ندارد و از زاویه DGB بعنوان تشکیلات یک اقلیت

جنبش سندیکالیستی آلمان - تاریخچه مختصر عملکرد و برنامه

تلفی می گردد.

رابطه با احزاب سیاسی :

بین احزاب سیاسی در جمهوری فدرال آلمان و DGB هیچگونه رابطه فورسوله شده ای برقرار نمی باشد. DGB مستقل از احزاب می باشد، مخالف این اتحادیه در مقابل احزاب نمی طرف نمی باشد. نظر به زمینه تاریخی بطور پیوسته بین DGB و حزب سوسیال دمکرات آلمان رابطه خاصی برقرار می باشد. موضوع فکری DGB موثر در سیاست پاره ای از احزاب می باشد، خواستههای DGB موجودیتی را همین می نماید که تا چه حدودی منافع شاغلین و درخواستهای اتحادیه در سیاست احزاب سیاسی گنجانده شده است.

شرکتهای تعاونی اتحادیه و سهام بودن در دیگرشرکتهای:

امروزه نیز هم تفکراتی به نفعه ظهور می رسد که از آنها دوست خیلی بیشتر از این پاره ای موسسات جنبش کارگری تأسیس شده برنده شرکت ساختمان سازی ، بدین منظور که مشکل مسکن شدید کارگران تقلیل یابد، شرکت تعاونی مصرف ، بدین منظور که خرید اجناس موردنیاز زندگی روزانه به قیمت مناسب برای آنان ممکن گردد. بیمه های خودی ، تا در مبارزه بر علیه بافست بیمه های خصوصی رشد یابند به کارگران و کارمندان شرایط مناسبی برای حفاظت آنان در موقع نیاز ارائه شود، و بانکها، تا بتوان به آنان وام با بهره بسیار کم واگذار نمود.

عملکرد مخصوص این شرکتهای تعاونی را امروزه مشکلتر بتوان صراحت بخشید تا نتایج تاریخیشان را ا «ترازنامه کارکرد» این شرکتهای فقط در یک تغییر مخصوص بخود، تعاونیها برای تعاونیها می تواند ارائه گردد.

سهام بودن DGB و اتحادیه ها در شرکتهای تعاونی زیر مخصوصا به شمار می آید:

جامعه همیاری برای تعاونی اقتصادی فعالیت اجتماعی ، بانک برای تعاونی اقتصادی ، گروه شرکتهای وطن

جدیداشهرسازی - و تعاونی مسکن (گروه شرکتهای مراقبت خلق (صندوقهای پس انداز بیمه و ساختمان) ، خانه های سازمانی مخصوص کارکنان رسمی دولت . علاوه بر این DGB در موسسات علمی و فرهنگی دارای سهم می باشد نظیر: انستیتیوی علوم اقتصادی و اجتماعی اتحادیه (WSI) . انتشارات اتحادیه ، علاوه بر آن در موسسات آموزشی برای پیشبرد سیاست آموزش شغلی (مدارس شغلی ، کارگاههای آموزش شغلی) منحصرأ برای اعضای اتحادیه ها کلرپ ماشین اروپا (ALE) و موسسات اجتماعی حمایت کننده تأسیس شده اند.

هویت بین المللی و کار مشترک

DGB با یک سری از تشکیلاتهای اتحادیه ای بین المللی به هم پیوسته شده اند.

دو عرصه جهانی : IBFG

اروپای شرقی : TUAC

اروپای غربی : EGB

دبیر کل DGB همچنین دبیر رئیس IBFG و EGB می باشد.

اکثر اتحادیه های DGB در دبیرخانه شغلی بین المللی متناسب با آنان به هم پیوسته اندو همچنین در کمیته های اروپایی اتحادیه ها.

رویه های مخصوص اتحادیه :

اتحاد کارگران ، کارمندان و کارکنان رسمی دولت در یک اتحادیه ، پرسنلیب « یک کارخانه . . . یک اتحادیه» می باشد و سازماندهی شاغلین ، بدون توجه به عقاید سیاسی شان . این مطالب از طرف DGB بعنوان خصوصیات ویژه مورد تلفی قرار می گیرند.

پس از تشکیل DGB مسئله هم یاری مشغله جدی اتحادیه های متشکل شده در آن بوده است .

انتشارات

DGB و اتحادیه های متحد شده در آن بطور منظم برای اعضا، خویش نشریات را منتشر می سازند. مهمترین این

نشریات شرح زیر می باشند:

«جهان و کار»	هفته نامه
«سرچشمه»	ماهنامه
«مجله کارمندان»	»
«کارکنان رسمی آلمان»	»
«امنیت اجتماعی»	»
«کارحقوق»	»
«کاردرستی جاری»	»
«دفترچه های ماهیانه سندیکالیستی»	»
«اطلاعات WSI نشریه انستیتیوی علوم اقتصادی و اجتماعی» اتحادیه ماهنامه	»
«مباحثات پیرامون حق همیاری»	»
«سیاست آموزشی اتحادیه»	»
«زنان و کار»	»
«همبستگی»	»
«اطلاعات AFA»	»

علاوه بر این تمامی ۱۷ اتحادیه عضو DGB نشریه یا مجله مخصوص بخود را انتشار می دهند. اکثر اتحادیه ها انتشارات ماهانه خود را در میان اعضایشان، شوراهای کارخانه ها، دبیرخانه های اتحادیه ها توزیع می نمایند. برخی از اتحادیه ها هر ۱۴ روز یکبار نشریاتی برای اعضای خویش منتشر می نمایند. بطور مثال انتشارات اتحادیه صنایع فلز هر ۱۴ روز یکبار مجله «فلز» را با تیراژی در حدود ۲ میلیون نسخه بچاپ می رسانند.

مترجم : طابوس طاهری

زنده باد همبستگی

جهانی کارگران



بحران پولی ارزی

کنونی ارز را تحت حمایت قرار دهند. بانک فرانسه ظرف چند روز، بواسطه سعی اش در جهت دفاع از فرانک فرانسه ۹۰٪ ذخیره های ارزی اش را از دست داد. بانک آلمان مبلغ معادلی مارک آلمان بعنوان ذخیره در اختیارش گذاشت. هر دو اما بی نتیجه ماندند.

۲- هیچ اتوریته سیاسی، حتی یک اتوریته دیکتاتوری نمی تواند مالکین کالاهای تجاری و یا پرنلوان کلان را مرطف کند که در خارج «پول کاغذی» بدون پشتوانه) بپذیرند. چون نرخ های ساختگی حتی با نوسانات کم نهایتا شبانی ندارند. این دلیل عینی برای محاسبات بورس بازی است. بدین ترتیب تمام پولهای ارزیابی - گرچه با تفاوت های کم و یا زیاد - نهایتا چیزی نیستند بجز کاغذهای بدون پشتوانه یا «پول بازی» خود تقلیل یافته، در عین حالیکه متوقف نشده است. در بازار مشترک اروپایی توهم ۴ تا ۵٪

صفحه ۱۰

متدولوژی دولت

بدون ایدئولوژی

صفحه ۱۴

سیستم واحد پولی اروپا و قرارداد «ماستریخت» در برخورد با صخره های واقعیات اجتماعی و اقتصادی مثلثی شده اند. این پیام بحران ارزی ماه ژوئیه و تاخیرات آن است. این واقعیت را عوامل زیرین تعیین کرده اند.

۱- عدم توازن محیرالمقول بین مجموعه پول در گردش از یک طرف و ذخیره های ارزی (پولی) بانک های مرکزی اروپا از طرف دیگر؛ معاملات روزانه ارزی بینهای با حجم سالیانه تجارت جهانی برابری نس کند و این مبلغ حدود ۹۰ میلیارد دلار آمریکایی را شامل میشود. یعنی سه برابر بیشتر از ذخیره های پولی هفت کشور بزرگ صنعتی و سایر اعضای کوچک بازار مشترک. پول موجود در بازارهای سهام حدود ۶۰۰۰۰ میلیارد دلار آمریکایی می باشد.

اگر روی سقوط نرخ ارز حساب شده، بانک های مرکزی می توانند صرفا بواسطه فروش ذخیره های ارزی خود، نرخ

مقدمه:

پروژهی وحدت سرمایه دارانه اروپا در نیمه راه، همانند ترکیبی از یک منطقه تجارت آزاد و یک دولت فدراتیو واقعی باقی مانده است. قرارداد ماستریخت تلاشی در جهت برون رفت از این وضعیت معاصر شده، بواسطه به جریان انداختن یک ارز مشترک برای اروپا بود. ایجاد یک رهبری مشترک سیاسی و نظامی اجالتا بتعمیق انداخته شده بود.

جای سؤال است که آیا این دونما از همان ابتدا غیر واقعی نمی نموده! شرایط مقدماتی برای یک ارز مشترک، داشتن سیاست پولی و مالی مشترک می باشد و آیا زمینه چنین اقدامی داشتن یک سیاست اقتصادی مشترک و به عبارت دیگر، یک حکومت اروپایی مشترک نمی باشد!

ارنست مندل - نوامبر ۹۴

توجه

نظر باینکه آدرس تماس با عهده اقلیت تغییر نموده است، لطفاً برای مکاتبه با ما با آدرس

جدید تماس بگیرید.

آدرس جدید:

POSTFACH: 412
30004 HANNOVER
GERMANY

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز نموده و رسید بانکی را به آدرس ما ارسال دلورید.

DJARYANT
KTO: 32325118

BLZ: 250 501 80
STAD SPARKASSE HANNOVER
GERMANY